

استاد درین میدان

انشاء بهاء

مولای امانت علی



بسم الله الرحمن الرحيم

الشمس

جاسر القزويني

حشایش و نیایش مرا حدی واکه کاتب فصاحت بیان خرد  
 دانشوران از تحریر انشای شای بیکر اش چون قلم مهرگر دانست  
 و مثنی بلاغت نشان و انش خرد چه دران از تقریر امای  
 وصف بی پایش خاتم واد بریده زبان \* قطعه \* صانی کز  
 کمال عز و جلال \* در شایش زبان منطقه لال \* آنکه کبر  
 بر سر \* از قیاس و گمان و و هم و خیال \* تقدس صفاته  
 عن إحاطة ترقیم الأَقلام \* وتنزه ذاته عن ادراك ذواتها  
 الأَفهام \* و تحفه و در و بران عاقبت مودک است فرض  
 و ما أرسلناک إلا رحمة للعالمین \* گلی است  
 از گاش افعالی او و مینوق لازم الودوق \* لو لا کما  
 خلقت الأفلاك \* حریفی است از دفتر کمال او \* رباعی \* آن

مالک ملک شرع و دین بود و کائنات و قایلین یقین بود  
 بر اوج پیبری و آدم و ذرعت شری بها و طین بود  
 و من آله المعظام و اعمه به الکرام اما بعد من هیچ بدان  
 خوشه چین خرمن از باب سخن را که از جفاکاری سپهر بی مهر  
 نظم \* خاطر آشفته دارم و دل سرد \* لاله ساسم  
 بدایخ محنت و درد \* ید من بر مراد دل نرسید \* فرحت  
 از من برخ شتاب کشید \* هیچ گاهی ز فضل نمانم و شتاب  
 نیکوئی و ختم نه نمود \* از سموم غم باغ وجود \* هرگز این  
 بخت و دم نه کشود \* مثل من نیست و بهمان ثانی \*  
 حرف خوانی ز لوح نادانی \* مگر عیم همه ز مهر با پای \*  
 در هنر کی شود سخن آرای \* فهم نامم کنی به هیچ متگرد \*  
 از صبر مهره دار تو گیری حرف \* در هنگام طالب الکلی  
 بلده قنوج که بدیده استک طرفان خورده بین مشکن  
 قنوج می در آید و به چشم و اناولان سخن آفرین صورت  
 قنوج می نماید فی مقام هیبت نبش آگین که علم بهل صفایان  
 عظیم اشانش علم بر آسمان افراخته و خط ایست

دل نشین که کل عالم عالمی به فیض آینه کاشش مشعل آفتاب  
 را در دستان ساخته \* صد ایت پیشگان راست گفتارش  
 چو آموز عیسوی \* و صد ایت اندیشگان در دست  
 کردارش چراغ افروز موسوی \* هندستان دورینش از  
 سیمک ناساک کاشف اسرار \* و بنگران دقیقه گزینش از نثری  
 تا فلک الافلاک واقف اسرار \* شاهدان جاو و طرازش  
 تازه ادائی تحیر دل پاکان نموده \* و گلزاران سحر سازش  
 به حکمت سرائی شکیب از دل قدسیان رسیده \* بهنگام  
 سلووع شمع جمال خوبانش چراغ آفتاب را شام بی اختیار  
 بر زمین می اندازد \* و وقت طلوع مهر ماه ضحی برایش  
 صبح گوهر انجم را شامی سازد \* و باغی بهر کوه اش  
 گل رخان رده نورد \* و تگویی گاستان شه کوچه گردد \* همه  
 حسن بستج و لطافت اساس \* بآئین گل گشته رنگین لباس \*  
 گاستانیت که شای طرازش سد کند ری تواند بست \* و بهشت  
 ایش که مدح پردازش بر بندجم تواند نشست \* و بهشت  
 بدگشتی چون چهره پری رویان مونس روشن سازد دیده آمد \*

و شمش بطریقائی چون زلف مسلسل مشک بو یان و کفش  
 و ستاره از گردن خورشید \* بلانت انبارش چشمه کوثر  
 و آب داده \* و طراوت اشجارش ابواب فرح برود و  
 زنگار گیان کشاده \* بیت \* زهی صفای عمارت که در  
 تماشايش \* بدیده باز نه گز دو نگاه از دیواره و فور خواهش  
 و دستان محبت اسانس دقیقه شناس که هنگامه موافقت گرم  
 میباشند \* و تم مصداقت در مریح دل می گاشند \*  
 بر آن آو و که با جماع ملکات مرسوله که نخست بزرجمان  
 و عزیزان اتفاق افتاده بود و اندوه و بهر تیب مرغوب  
 جمع نموده بکلمه استبحن سازد \* که هرگاه گردش دوره دوار  
 چون حروف خود از بساط مر ایا نشا ط قرب حضور در  
 گرداند \* و در زمان مفارقت یاد گاه می بماند \* این قابل  
 البصاعت بحکم واجب الاطاعت هر همه را افراتیم  
 آورده این کتاب را سیسی جامع القوا این میبود \*  
 به چاه نعل \* مرتب ساخت \* و بطله الت کلام که یاد آرد \*  
 تکمیل تمام بی داده پرداخت \* فصل اول

در کتاب \* فصل دوم \* در رقعات \* فصل سیوم \*  
شامل بر دو قسم \* قسم اول \* در مراسلات تربیت آئین \*  
قسم دوم \* در مکاتبات تربیت آئین \* فصل چهارم  
در آداب و القاب و خانه کتاب \* اگر چه نظر بر مایه  
مناسبت آن بود که آداب و القاب را داخل فصل  
اول می نمود لیکن از آنجا که باعتبار قول هو الاول هو الآخر  
اول تا آخر نسبتی داده دور فصل آخر تحریر یافت و برین تقدیر  
اطرا دکنه دل پذیرد در مکاتبات صغیر و کبیر ناگزیر است  
التماس از صحیح فسان معنی ریس و معنی رسان صحیح  
نفس که از خطا بین خطا چنین در ابر و نمی گذارد و از  
در کمال خوبی غیب را هر می بندارد آفت که به مقتضای  
ای کلام خیر الانام الانسان مرکب من الخطاء والنسوان  
\* بیت \* بقدر وسع در اصلاح کوشند \* و اگر اصلاح  
نخواهند شد \* بجهت اول \* بحاجت ارشاد آداب  
قبوله اساکین زبده العالمین یگانه حضرت  
مرب بساط احدیت مقبول بارگاه همچون

میان شیخ پیر محمد زینت بخش سلون تحریر یافت بیت \*  
 آرزو دارم که خاک آفتابم \* طویای چشم سازم دم \*  
 کترین عقیدت گزین عین طالب العلم آداب \*  
 معتقدانه و آداب کوه نشاسته نیانده اند به آرد ده  
 بهوقف عرض حاشیه بوسان بساط فیض مناطا بحسن هدایت  
 موطن آقبله آه باب تحقیق و توحید \* و کینه اصحاب به قبی  
 تحریر \* مخزن لطائف انسیه \* معدن معارف قدسیه \* کریم الاخلاق \*  
 عظیم الشفاق \* حضرت پیردستگیر مد الله ظلال جلاله و انفعاله  
 میرساند اگر چه بحکم بیت \* لوی جامی \* بیت \* نه تنها عشق  
 آرزو دارم خرد \* بسا کین دولت از گفتار خرد \* این  
 فدوی جان شاد از مدت بسیار آرزوی پای بوس نامیه  
 پایان آستان فیض نشان که اکبر حسن وجود و فروغ  
 بخش پیشانی سجده است فوق الحدوده ولیکن \* بیت \*  
 ز بس به کتب علم مشق لاغری کردم \* تنم چو کاجه مسطر  
 کشیده می ماند \* قطع ساقبت بعید به ادشوار دانه نشسته \*  
 از جهول این دولت فیض وصول هم دست حرمان

حرمان است و علاوه بر این حالت پر ملائت آنکه این شکسته بال  
 نامت یک سال بسبب آزار چشم که از هر بن موی شکسته  
 آتشین سر بر میزد و حالتی داشت که هر کس مبادیل هیچ کس  
 مبینا و الحاح لله که درین ولایت جهات کریمانه که میان و یسار  
 این خاکسار صرا با انگار بود سیلاب چشمی زائل شده  
 اما از بار خوار چشم که نا حال مائل به تیرگیست سبک و ش  
 مگر دیده نمیدانم \* رباعی \* صبری نه که از عشق به پر بنرم من \*  
 بخی نه که با دوست در آیم من \* دوستی نه که با قضا در  
 آویزم من \* یائی نه که از میان بگریزم من \* درین صورت  
 به مقتضای فیض عام آن قبله انام امیدوار است که  
 آفتاب توجه خاص در باب این ذره بی مقدمه نماید هر آینه  
 اگر که داب اضطراب مناص یابد \* مصرع \* یک نظر فرما  
 که مستفی شوم ز اینای جنس \* یوسته خود شید هدایت  
 بر اوج و وریای عنایت موج در موج باد \* مکتوب  
 دوم \* بگرامی خدمت فیض موبست مشفق مهربان شمیم  
 الانسان حجج الفضائل منبع الفواضل مرثه کامل اودی



آنگاه دل حضرت حافظ جیو مدالیه ظل کماله و نواله مستقر بر  
 استغنائی حمیده و استعدای رقیبه کرمه تحریر یافت \* بیت \* توئی  
 مقصودگر مشغول غیرم \* توئی معبودگر نزدیک ویرم \* ملکی و ملا  
 پاش خطاپوش \* وای حرم بخش عذره یوش \* ذره بی مقده ابر که  
 تا این مدت خود را بار سال عرائض فریاد ضمیر فیض آباد  
 آن قند شکر شدن و اسخ الاعتقاد و کعبه مستفیدان  
 واثق الاشیاء داده نه آن بود که در ادای لوازم ذویت که  
 لازمه عجب ویت کیشان عقیدت اندیش و طریقه عقیدت  
 اندیشان عجب ویت کیش است قصوری راه یافته بل از  
 رهگذر کمال انفعال اینکه وقت آمدن از سعادوت  
 اندوزان حضور و موفور السعد و در حصت شده  
 توانست که حقیقت حال خود را بشمارد و با عی \*  
 شب و روز قرین دلم است \* لطف و کرمش کوش  
 شین دلم است \* از حلقه بند گیت بیرون نروم \*  
 تانش جیات در گنبد دلم است \* ضمیر آگاه کفرین  
 عقیدت گزین هیچ سعادتی به ازین نمی داند که خاک قد

خاک قدیم پاک را که طوطیای دیده اولوالبصار است سره  
 چشم خود گرداند بکام آنکه اگر آفتاب تابان ذره بی جان را  
 با کز امثال نماید چه دور و اگر سلیمان زمان مورچه بی زبان  
 را به پیام یاد فرماید چه قصور امید واد است که در ماده  
 رفع مذ است این صراپا ملاست نوازش نامه فیض آموذمین  
 به مهر خاص که چشم سره ناک شاهد مقصود تواند بود شرف  
 و رودیابد که این سکین بنی سکین سدا فتحی و بفلاک  
 سید و شادان و فرحان باز بخت بار یافنگان حضور آید  
 \* بیت \* اگر شود لطف و کرم و دستان من \* جلوه  
 طاعت دهد غصیان من \* سایه بلند پایه هدایت و ارشاد \*

قالبوم الغناد مخلص ومستدام ناد بحرمه النون والصاد

مکتوب سیونم در جواب غایت نامه فیض شامه

قبایه ارباب فصائل و کتبه اصحاب فواضل حضرت میان جیو زینت  
 بخش بنگر ام ارقام یافت \* رباعی \* گشاه نقشه بگه ای بکند \*  
 و ز لطف نظر به بینوایی بکند \* از دست گدای بی تواناید هیچ \*  
 بحر آنکه بصدق دل دعائی بکند \* ذات قدسی صفات آن مجمع \*

فیوضات سبحانی منبع علوم روحانی کاشف دقائق مقبول و  
مستعمل واقف حقائق فروع و اصول مقصدای کاروان منازل  
تحقیق پیشوای ره روان مراحل مدقین مهربان سرابالطف  
و احسان فیض بخشای عقیدت انتمایان عیو دیت گرا  
و هدایت فرمای عیو دیت گرایان عقیدت انتمایان کترین  
فدویت گرین خلیفه طالب العلم بعد ادای تسلیمات فرادان  
و کورنشات بی پایان معروفات سعادت اندو زان حضور  
موفور السور می گرداند که بود و دهر فراز نامه نوازش آمد و  
شتم بر الملاح ماند و بود مقبول درگاه صمد میان ابو محمد که مرقوم  
قلم فیض توام گردیده بود جبین نیاز بسجود و عبود حقیقی بود و فیله گاه  
میان ابو محمد خود راه عدم اخلاص در پیش گرفته و باز  
به بنده خبر شود بطالب علمی قصبات رفتند و پاس  
کرده قرار داد حضور می را بر باد دادند و ابواب غم و اندوه  
بر روی دوستان هدم کشادند و شتافتان یکدل و یکجهت  
را در ششده مهاجرت گذاشتند زنده دعا با خند و ریش  
مواسات مخلصان صمیم القلوب گسیه با آشنایان جد

حد بد مانگانه موافقت گرم ساختند و نظر برین مکر دند که در  
 محبت و صداقت تجا و زینک نقطه محبت کشیدن و صورت  
 صد آنت دیدن است عرض که حکایت شکایت آن  
 عزیز که با این مهربانی های آن حضرت از خدمت فیض موافقت  
 جدا شد ندیدم تحریر قلم نمی گنجد و بیزان نمی سنجد ضمیر آگاه  
 بحکم آنکه بیت \* نخواهد این چمن از سرو و لاله های ماند \*  
 یکی همبرود و دیگری همی آید \* از رفتن ایشان بر دل فیض  
 منزل که نموده لوح محفوظ است بخاری نخواهد نشست و شرح  
 دل پذیر معنای بی نظیر مقبول کونین میرسد حسین نور الله مرقه  
 نقل برداشته مرسل و است بنظر فیض اثر نخواهد گذشت  
 حقیقت این بود که عرض نمود و ظلمکم مصل و د باد بحق ملک الودود  
 \* مکتوب چهارم فراق نامه جان گذار بخدمت یار دل نواز  
 سر ایماز نگارش یا است \* بیت \* حسن تو همیشه در فروان  
 باد \* و بیت همه سال لاله گون باد \* تا و سه مشکبار چایه  
 مویان نازنین تکین بخشای خوین جگر آن سپهر بی مهر و صفو  
 و خسار موشان زهره چین رشک افزای مهر

است بهار جمال آن طراوت بخش گلشن آمال و امانی  
رضاهت و هدیه عیش و کامرانی گلگونۀ عامه ضحی (خال چهره)  
محبوبی (سواد دیده و داد) سر به چشم اتحاد (مقبول ایزد جهان)  
آفرین (میان شهاب الدین رنگ افروز گل و ناله آهوز بابل)  
باد به ادای مراتب سوز و نیاز جاندهی که آتش انداز  
گشاده دانش و آگهی است با ظواهر حقیقت حال زمان بهجران  
می پردازد و دل را از شدت ایام حرمان خالی می سازد  
جانان بآن قامت سرور رفتار که در حسن رعنائی شاد است  
است و بآن سبیل گره داده که بصد زبانی زنجیر گردن  
آفتابست و بآن قوس خنجرین که بجهت صید امن و امان  
دل ناشکیبان راز نه کشیده و بآن نه گسست  
خواب که در سایه چتر مشکین یکبه بر گل زده و بآن مشرمان  
فته کیش که ناوک سینه امید است و بآن خان مشکین که مردمان  
دید خورشید است و بآن دمان غنچه آئین که راه اندیش  
ده و گم است و بآن لعل بشکر خند که بیو هسته چون گلن صبح  
در تبسم است که تا از بزم و صالت مانند حلقه دور

در بیرون شده ام مسم چون بهلال ابروانت از غم خمیده  
و تم چون موی زلفت هزاران هزار هیچ و تاب دیده از  
بارگران ناتوانی سرم چون حلقه با قدم هراز است و دلم چون  
لبنی با حدیث آه و ناله دساز گوهر اشکم چون صیت جملات  
آویزه گوش مایه گشته و دود آسم چون زلفت مشکیت  
بر ماه دل زده باغبان قضا و قدر نهال وجودم را در طایفه گیتی  
مگر جست باد هر صر فراق پرورده و چمن طراز روزگاه  
ریا چمن عیشم را از چشم غم آب واده که نغز صبر است  
دلم از نسیم نو بهاری نمی کشاید و چمن طبعم از گریه ابر آذری  
بخنده نمی گراید بیت \* ز جوش گریه اشکم گشت گلگون \*  
شیراز مرغان من فواره خون \* خوش آن ساعت مسعود  
آن محمود که خاک آستان دولت نشان را طویای چشم  
سازد و سینه محنت کشیده را از غم و الم جدائی پردازد  
دل غمیده به یوسنله قاصد و پیغام نغمه محبت و دوبر و سدا دهد  
زبان اخلاص بیان حکایت فراق و داستان بی پایان اشتیاق  
به تفصیل ادا نماید نظم \* تو باشی از غرور حسن مدهوش \* من از حیرت

کنم خود را از انوش \* به عثوه بشکنی مهر دهنم \* کنی گو یا  
چو چشم خود ز بانم \* بگویم قصه بی خوابی خویش \* بخوام نامه  
بی تابی خویش \* جوای بشوم زان لعل سیراب \* کز از بزم

وصلات بهره می یاب \* مکتوب پنجم \* بدوست سهرابا مغربی پوست

صادق الوداد میان محمد مراد کمانی که فرستاده بودند بر سید آن  
تحریر یافت \* بیت \* زین سعادت آگس که یارش آر دیاد \*  
کنند ز بند غم و محنت الم آزاد \* بیک تنز کام آن بقول  
الانام گل گلزار و منافی بابل شاخ سار کته دانی شه سوار میدان  
سخنونی بهار بوستان کته پروری زاد بیه عمره و قد ره در فرخنده  
ایام به بخت کیش مستهام کمانی که خجست ده ابروی مهوشان  
دلاوام بلکه هلال مثال انگشت نای خاص و عام بود و ساید  
و خاطر این طقه بگوشتن را که بگوشتن بجزان \* هفت تیر حرمان  
بود از گرانبار کشتن حزن و ملال سبک و بش گرد ایند  
\* بیت \* بسی صد بلندم ز احسان دوست \* دل و جان \*  
من مرد و قربان اوشت \* قسم با سم پرور دگاری که رفته  
جان در قبره قدرت اوشت اگر این گوشه نشین زاویه

زاویه نحرمان در مقابل این عطیه مرضیه تیر قاست ناتوان را  
 گمان سازد رواست و اگر بمیدان و قادر آمده بسی سحر قربان  
 نماید بجاست تا تو سس قرح بخار زنگار شک بر صفحه زردین چرخ  
 برین بیاراید و عطار دور قم رد و قبول بر تخته جبین اهل زمین  
 نت نماید توقع که تمام آرزوی آن افضل اگر ام بهدت مرام  
 بقادران ماد \* مکتوب ششم \* در جواب تلمیذ پر تمیز عبد الغریز  
 تحریر یافت \* بیت \* ادب یا عیبت از لطف الهی \*  
 بنهر سر بر و هر جا که خواهی \* مکتوب بهجت اصولب آن  
 مادر العتر سرورق نسج اختصاص مجموعه و فاد اخلاص مشتمل بر  
 صلاح پر سی قصد طالب الهی قضایات که به انجام ایام  
 شب برات صورت بند و بر صید خاطر را قرین اصناف مسهرت  
 و شادمانی گردانید اگر چه این گاه قماش امتیاز سفید و سیاه ندارد  
 اما هر حال این مشتاق سوخته آتش فراق کم و بیش بر حرف و و ستانه  
 که بغفل ناقص خود مستول می بندارد نظر نموده بی تکلفانه بقلم می آرد و آن  
 این ست که طالب صادق که ظاهرش هر رنگ باطن است بمقتضای  
 نام خیر الا نام اطلیو العلم لو کان بالصبین تاریخ شدت غریب



خود پسند و گنج مطلوب بر ندارد و تا علام وار کمر خدمت  
 بر میان جان نه بندد این مقصود فراچنگ نه آرد آری تا شمشیر  
 از نیام بر نیارد در معرکه مردان سرخ رو و نمایه جان من اگر  
 بموجب خبر خیر البشر السفر وسیله الطفر زیر دستی پای مال از زاویه  
 تحول سر واکر و شده اند سفر و اگر ضرورت سفر دارد و هر چه  
 نه گیرند برای نه تحصیل کسب کمال بالادستی بر انبای جنس خود  
 نه بیند بر ادرم بحکم آگاه تا این کس تیر و آرد از قوس خانه  
 بر نجهد به دست مراد سر نه بند \* بیت \* بسفر رفت مبارک باد  
 سلامت روی و باز آئی \* الله تعالی آن یگانه نو و زگار را از  
 دست احوال آفات و و دوار که دفتر جمعیتش ابراست  
 بر کنار داشته علمی که با وجود خرچ مرقی پذیرد رساند و بعمل  
 آن و زمره مقبولان خود گرداناد \* مکتوب هفتم در شکایت  
 سپهر بی مهر و استعای نامه محبت شمامه تحریر یافت \* رباعی \*  
 ما گویچه باشکسته صحرا نشسته ایم \* اما ز آب دیده بد ریای  
 نشسته ایم \* آغشته صد هزار گدازت بزم چرخ \* مانند  
 در دوره بینا نشسته ایم \* بر ضمیر عهد اقامت پذیر آن یگانه آفاق

آفاق مجمع اخلاق میان شیخ اسحاق پوشیده میاود و دستدار  
 سر امانیاز از ان باز که از بساط انبساط حضور دور افتاده  
 است دست برد پهل مهبل دود ستم پیشه فرزین بند منصوبه  
 عیشم را شکست داده هزاران هزار اسب جور و جفا بر جان  
 ناتوان تاخته ابواب ریخ و عمارت دل ناشکیبان گشاده پیاده وار  
 سراسیمه ساخته درین صورت اگر نسیم غنیمتیم تو به عظیم  
 بر کشت زانو امید مشتاقان زانم و نزد خاطر مخلصان قدیم را  
 چون گل شکفته گرداند هر آئینه با نازی محبت میبان جسم قائم  
 ماند « مصراع » شاهان به عجب گریه از ندگد ار « تارخ بساط  
 زمین و زمان از تاب آفتاب درخشان باشد بغایات بینایات  
 ایزد سبحان توس بهجت و آرام را ام باد « کتوب هشتم بهادیه  
 که بموجب فرمایش عزیز بقلم آمده بود تحریر یافت \* و مت  
 است که گل بر فکند پرده زرخنده \* زان سانکه ز فالوس چراغی  
 بد را آید از این جا که با خیان قضا و قدر چار چمن گیتی را  
 چو شحات سحاب مکر مت به گلهای متنوع زیست و  
 زینت بخشیده سیراب گردانند آرزو دار و گدازنی چند دور

وصف شاهدان چمن و شکرستان گلشن که در دنگان را سرمایه  
 بهجت و نشاط داده گین خاطران را پیرایه سمرت و انبساط  
 است بر روی قلم آورد بر حدیقه پیرایان بهار معانی و نغمه بهر ایوان  
 گلزار مکتبه دانی پوشیده مباد که درین وقت خوش و موسم  
 و گلشن که نسیم غیر شمیم طراوت بخش نو باوه ای و گین است  
 و خمر و گل بصد ناز و تحمل بر تخت چمن نشسته و سر و باهرازان  
 نذر و چون خادمان کمر بسته پا جان غم آلود بلسان حال این  
 مقوله ادا نموده \* بیت \* سر و در باغ بیک پای ستادست نگر  
 \* بر کاب تو دو دگر بودش پای دگر \* دسوس کبود پیر این  
 باهرازان زبان شوق و نیاز در گفتگو \* بیت \* در رویش حس  
 و ناز هست بسی خوشنما \* غمره بطرز ستم عشوه برنگ جفا \*  
 و لاله خونین پیاله با داغ دل مقدمه حسب حال خود را در  
 جست و جو \* بیت \* لبالب است ز خون بکر پیاله تا دم  
 نخست چنین شراب مگر حواله ما \* و ز گیس مجنون و ازار  
 به تماشا ی لیلی گلزار از دور چشم کشاده این کز  
 موزن زبان و قلم بیرون داده \* بیت \*

\* بیت \* باز آی که در سوز و گدازم بینی \* ویداری شهای  
 در ازم بینی \* و سبیل مشکین با وجود بیچ و تاب از عتاب  
 گل در دعا گدازی \* بیت \* از بهر دفع چشم به از روی  
 خوب تو \* سیار با سپید شوند بجز آفتاب \* و سمن سیمین \* ان  
 بتلافی تو ازم و اداب جان سپاهی ادا نموده \* فرو \*  
 باز آمدم که بده این خاک با کتم \* گر طاعتی قضا شده باست  
 ادا کنم \* در چنین صحن نضامتن آنگین بابل ترانه ساز با دل  
 آرزو مند و سوز و گداز و از نموشی گل سراپا مانده با جان  
 مستمند سخن پرواز \* بیت \* تغافل تو مرا به نماید از لطف \* که  
 آن بهر کس و این خاص از برای من است \* گاهی از بهار  
 وصال یار دامن دامن گل عیش چیده و گاهی از یاد خزان  
 فراق صبح و ار گریان و دیده و ساعتی جام دوش از باد  
 مهرت و نشاط لب و دمی جان غمگینش از ناست بهوش  
 بهجت و ابسط را در طلب و زمانی چون گل با شگفتگی هم آغوش  
 و ترنم گویان و لحظه چون غنچه با شگفتی در جوش و مشوق جویان  
 \* بیت \* دو گونه رنج و عذاب است جان مجنون را \* بلای

وصف شاهان چمن و شکارگاهان را سرایه  
 بهجت و نشاط و اوده گین خاطران را پیرایه کسرت و انبساط  
 است بر روی قلم آرد بر حدیقه پیرایان بهار معانی و نغمه بهر ایوان  
 گلزار که دانی پوشیده میاد که درین وقت خوش و مهموم  
 و گلشن که نسیم غیر شمیم طراوت بخش نو باوده ای رنگین است  
 و خمر و گل به صد ناز و تجمل بر تخت چمن نشسته و سرو و باغزاران  
 ندر و چون خادمان کمر بسته پا جان غم آلود بستان حال این  
 مقوله ادا نموده « بیت » سرو در باغ بیک پای سنا دست یگر  
 « بر کاب تو دو دگر بودش پای دگر » دسویس که بود پیر این  
 باغزاران زبان شوق و نیاز در گفتگو « بیت » در رویش حسن  
 و ناز هست بس خوشنما « غزله بطرز ستم عشوه برنگ جفا »  
 و لاله خونین پیاله با داغ دل مقدمه حسب حال خود را در  
 جست و جو « بیت » لبالب است ز خون جگر پیاله تا دم  
 نخست چنین شکر مگر حواله تا « و نه گیس مجنون و ابرو  
 به تماشا ی لیلی گلزار ایزد و به چشم کشاده این به گشته  
 موزون بلبلان و قفس بیرون داو » « بیت »

\* بیت \* باز آی که در سوز و گدازم بینی \* بیداری شهای  
 در آزم بینی \* و سبیل شکین با وجود پیچ و تاب از عتاب  
 گل در دغا گداز می \* بیت \* از بهر دفع چشم بد از روی  
 خوب تو \* سیار با سپید شوند مجر آفتاب \* و سمن سیمین بدن  
 بتلافی لوازم و اداب جان سپاری ادا نموده \* فرود  
 باز آمدم که بنده این خاک با کتم \* مگر طاعتی قضا شده باشد  
 ادا کنم \* در چنین حین نضام تنه آنگین بابل ترانه ساز با دل  
 آرزو مند ده سوز و گداز و از شمشوی گل سراپا بماند با جان  
 مستمند تنی پرواز \* بیت \* تغافل تو مرا به نماید از لطف \* که  
 آن بهر کس و این خاص از برای من است \* گاهی از بهار  
 وصال یار و امن دامن گل عیش چیده و گاهی از یاد خزان  
 فراق صبح و ار گریان و دیده و ساعتی جام دلش از باد  
 مسهرت و نشاط یاب و دمی جان خمیگینش از غایت بهوشی  
 بهجت و ابسط را در طلب و زمانی چون گل با شگفتگی هم آغوش  
 و ترنیم گویان و لحظه چون غنچه با شکلی در جوش و مشوق جویان  
 \* بیت \* دو گونه رنج و هداب است جان مجنون را \* بلای

صحت یابی و فرقت یابی \* <sup>جسمانی</sup> بخشش که داستان  
 آتش و یز عیش به تحریر و نیاید و این مایه معامله غیر تقریر را  
 نشاید \* بیت \* قلم بسکن سیاهی ریزگار غموز دم در بخش \*  
 حسن این قصه عیش است در دفتر غمی گنجد \* مکتوب غم نیست  
 گرامی خلاصه خانه ان <sup>نویسنده</sup> اصطفی ثناء و <sup>نویسنده</sup> دو دو مان <sup>نویسنده</sup> از نصا شعر است  
 پناه نجابت و سرگاه میرسد خیر اندامی <sup>نویسنده</sup> تحریر یافت \*  
 بر ضمیر منیر خورشید <sup>نویسنده</sup> نظر آن زینت افزای محفل تنی و رونق  
 بخشای <sup>نویسنده</sup> میضامین نو و کهن نگاه آموز چشم بخش چراغ اقرو  
 بزم آفرینش <sup>نویسنده</sup> ملک خوان <sup>نویسنده</sup> اهلیت مردک دیده قابلیت  
 مدح تو این مرآت <sup>نویسنده</sup> مخرج آیین <sup>نویسنده</sup> فتوت <sup>نویسنده</sup> مجمع <sup>نویسنده</sup> الاخلاق <sup>نویسنده</sup> منبع  
 الاستفاق <sup>نویسنده</sup> آخر منیر <sup>نویسنده</sup> برج <sup>نویسنده</sup> نقابت <sup>نویسنده</sup> گوهری <sup>نویسنده</sup> نظیر <sup>نویسنده</sup> ورج <sup>نویسنده</sup> نجابت  
 واضح و لایح خواهد بود که وصول <sup>نویسنده</sup> مرده بهجت افزای اینک  
 به انجام آیام <sup>نویسنده</sup> صیام <sup>نویسنده</sup> که وده <sup>نویسنده</sup> تبعید <sup>نویسنده</sup> نیست <sup>نویسنده</sup> کلید <sup>نویسنده</sup> اچران  
 بی دستان صودت و معنی را بقدم و م <sup>نویسنده</sup> سرت <sup>نویسنده</sup> لزوم <sup>نویسنده</sup> رشک  
 گسستان سازد و سلسله چنان بزم نشاط و سیراز به <sup>نویسنده</sup> مجموعه  
 انبساط کرد \* رباعی \* ای آمدنت باعث آبادی ما ذکر

تو بود ز من نه شادی <sup>را</sup> که یار آنچه بود که تا بشارت سازم \*  
 قربان سر تو باد آزادی ما \* اگر چه در عالم منی دیده بیوساطت  
 با همه نظر بر روی شاه مقصود می گشاید و دل غم دیده بی منت  
 میانه جسمانی <sup>جسمانی</sup> مشاهده روحانی می نماید لیکن بکلمه آینه بیت \* وعده  
 وصل چون شود نزدیک \* آتش شوق تیز تر گردد \* دوستدار  
 سر پاشا از غایت اضطراب در شاه راه انتظار  
 \* مقرر عجم چون گوشش روزه دار بر آینه اکبر است \*  
 سبب حقیقی زودتر لطیفه بر آنگیزد که حجاب نامه و پیام از میان  
 بر خیزد \* بیت \* بی توجان قطره است بر لب شوق \* و در تو ویر  
 آمدی بچکید اشک \* کاغذ پیام گروید و تمام اینها رسید  
 و سر شکست \* مکتوب و هم در جواب محبت و صداقت  
 بنانه فضیلت و سرگاه مقبول بارگاه رب غفور میان عجم  
 اشک و پرورش شیخ نور موطن بنده فخره چون پیشتر بر جفاکاری  
 فلک ستم کیش و دل آزاری و در جور اندیش تحریر یافت  
 بود و در قیبه شوق آمد که بنده امضای مدت کیر مصحوب شیخ  
 مستور و نگارش یافته بود اگر چه در بادی النظر دل اخلاص منزل را



مسرور و مستبتهج سیاحت اما به مطالعه حقیقت حال ایشان که  
 با وجود چندین نگاہی هنوز روز اول است و در گرواقب  
 با اضطراب انداخت ای عزیز سر امانش و تمیز از گردش  
 گردون دون در دست و ما به بخار که و اما بکر و حیل اشش گر فام  
 و نادان را یاه غم کاه است نمی توان حرف زد که درین  
 روزها که باز از نادانی و ناقدردانی است پست فطرتان کج نهاد که  
 از غایت ناهمی فرق میان من و عن نمیدانند و بر غم کسب کمال  
 سر به فلک می کشند و باند حوطلکان و الا از ادگ از نهایت  
 دوری سر یوست انجام را از ناصیه آغاز می خوانند بجای  
 آبر لالی جام در رود آ میر در می چشند قطعه اسپ تازی  
 شده بروج زیر پالان طوق زمین همه در گرون خرمی بنیم  
 ابلهان را همه شدت نگلاب و قد است قوت داناها  
 از خون بکرمی بنیم معالجتی کجاست که معده قاب ز ناهم از  
 اعلا طافه و او صاف ذمیه پاک و صاف نموده باصلاح  
 آرد و نوش دار و کو که در از الی امراض نادانی و ناقدردانی  
 سپهری مرا عجز عسوی بکار بر دهر حال مقتضای دانش و کمال

کمال آنست که مبادی اسم از نگاتی همه وقت بشاده پشانی  
 در عین و کامرانی باید بود و یکی و خار عشرت و عمرت را  
 کاشته باغبان حقیقی انگاشته لب بچون و چرا نباید کشود  
 بیت \* بدرود صامت ترا حکم نیست دم در کش \* که آنچه  
 صافی ماریت عین الطاف است \* اله تعالی براتب عالی  
 رساند و یاد د و مسدد اران را سخن الودار را از ضیارت  
 تصویر آن یگانه کارخانه تقدیر را در کشش بگرداناد \* مکتوب  
 یازدهم غنچه نعل پناه فوایدش در نگاه شیخ امان اله  
 کمال بر رسیدن ایست تازده منور و سفارش دوست  
 حد اقصی مستنون تحریر یافت \* نتایج طبع صافی و ذهن وافی  
 آن صورت دان منی و منی شناس صورت که دانش و روان  
 نیکه پرور و انکی است قابل و نکته پرور آن دانش و روان  
 دمیاری است کامل بهجت افزای دلهای خرمین و مسرت  
 پیرای جانهای اندوه گین باد بعد ابراز لوازم شوق که گذارش  
 و نگارشش نمی پذیرد و در مرض بیان جانمی گیر و شهود ضمیمه  
 فیض آموذی گرداند که رباعی طبع زاد آن مجمع دوست

و داد منبع قوت و اتحاد که هر چهار مهر احش چون ارباب  
 عناصر حکم مساوات داشتند همچو گامی که از نظم و نسق تدبیر مانند  
 نکته انتخاب برکنار بوده فرومی گذرانید این غزل خوان  
 بیت المخرن بدائی و تنهائی را بپند و شش شادمانی تازه و هم  
 آغوش کاروانی بی اندازه گزدانید \* بیت \* بناماد آن  
 دوست کو دوستانه غنائی دل و راحت جان فرستد \*  
 رجا که هم برین آئین ضیافت شمع مخرون با شعار تازه مضمون  
 که از قلم مریم مشکم آن مقبول بارگاه همچون سرزند لازم  
 شناسند سنی پناه چون دوست محبت گزین محمد امین بحجت  
 ساهمه چند قطعه زمینی که در سرکار فیض آناه صدر و رفیع القدر  
 دار و بگرامی خدمت میرسد یقینکه در انجام کار آن یگانه روزگار  
 این دوستدار صراپا انبشار و ارمین نسبت بی شمار تصور خواهد  
 فرمود \* بیت \* بود تا خاطر از فکر سنی شاد و پر تو مانس اهل سخن  
 باد \* مکتوب دوازدهم بحجت ثوابت و اقبال پناه نجاست  
 و اجلال درگاه میرسید مظفر امین پرشگه افسوس نگر ششیل بر  
 اسد عای و انگه است غله محصول زمین پروانه جات تحریر یافت

یافت . بیت . شکر فیض تو چمن چون گدای ابر بهار .  
 که اگر خار و اگر گل همه پرورده است . پیوسته مسند دولت  
 و اقبال دوتاوه حشمت و اجلال . وجود منبع الجود آن  
 مشفق مهربان مکریم عظیم الامتنان کثیر صاحب زاد الله عمره و  
 قدره زینب گیر و زینت پذیر باد خیر اندیش جو دیت  
 کیش خلیفه طالب العلم بعد از ادای آداب تسلیات بندگی  
 سمات خود را فریاد ضمیر صافی پذیر مساعادت اندو زان حضور  
 موفور السوء و میدهد اگر چه این فدوی باستانع خوبی های  
 ذاتی و صفاتی آن سلاذ مهربان غایبانه آه زوی ادر اک ملازمت  
 سراپا بهمت در سر دارد لیکن بموجب آنکه ککل امپ موهون  
 با وقایع حصول این دولت فیض و وصول را موقوف  
 بر قامت دانسته بملای و اجاب العرض نمی پردازد که چون قبل  
 ازین رتبت و امانت بناه شیخ محمد امین از رها کند رخصم وجه  
 کثافت متعلقان این کترین سند موازی می بیگه زمین که در سواد  
 موضع رسول آباد بشیر طر ضامن می مارگان بمهر خاص باین اقبال  
 در برضاخت حیایت بوده بود چه چنانچه حصول یکایک قسم

در ایام بحالی ایشان به بستگان این پریشان رسید بود  
بعد از آن که این هیچ بدان از غایت شوق کسب کمال عالم  
با جنود مهربانی کمال عاملان حال و استقبال که البته بقتضای  
بیکان شکسته بال خواهند نمود و مقتضای دیدن آبی از  
لب تشنگان بر خواهند گرفت شد اند سفر که صورت سفر  
دار و بر خود اختیار نمود بهادران اشراف که مرقوم بقدر و م  
میست که در ممبر صاحب ز شک چمن گردید از آن باز  
با وجود قرض عام آن خیر الا نام از محصول زمین مسطور  
بآنچه مانده طلب جان باب یکده نرسیده بیت هر چه است  
از قامت ناسازی اندام ماست و در تشریف تو پر بالای  
کس کو ماه نیست و فیفرسان بیکان سلاست اگر چه از  
نیرفته است محنت شاقه فقر و فاقه متعلقان روزم چون  
سب همزان جاگد از و شوم چون روز قیامت دراز است لیکن  
شکر الله اینکه بار یافتگان حضور مقتضای و توبه مهربانی علیه  
ماضی و الجاهی محفوظ امانت نگاهد است و الله و طیب اللسان  
و علی بیان می باشد بیت چه عجم دیوار است را که

که دارد چو توشیبتیان \* چه ناک از موج بحر آنرا که دارد دوح  
 کشتی بان \* الحال این شکسته بال کرم کمال آن قبله آمال  
 امید آرد که غله مر قوسه <sup>مخففه</sup> طحوال مالکان موضع مسجلو  
 شود و آینده را نیز تمرد تو جاست کمریانه و بریانه آن  
 مشغی مهربان است \* بیت \* زمین و آسمان تا بر فراز  
 است \* بدنا نام نیک بادگار است \* کاتب سید دهم \*

در جواب دوست اخلاص اتم بجان بر ابر ابوالمظفر ترقیم  
 یافت \* بیت \* یم یک لخط از یاد تو خاموش \* فراوشی  
 شده از دل فراوش \* مجهول صومعی و موصول  
 منوی که به تم او محاسن اخلاق آن مجمع الشمائل نمود  
 النخصائل و طب اللسان و عذب البیان می باشد اگر <sup>مستطوع</sup> شسته  
 از جوش و خروش باطن محبت سزاوارتن به معرض بیان  
 آمد دهر آینه روی قلم تیرگی پذیرد و شعله آتش بنامه در گیرد  
 بیت \* ز شرح شوقم آتش ده پر روح الامین افند \* اگر  
 خنم نامه بحر تو بر بندم بحال او \* لکن اجام دل تو در منزل را که از  
 باوه شوق و آرزوی ملاقات بهجت سمات و مقالات فرحت آیات

آن نو بهان چمن اقبال مالا مال بود از ریش و تراوش  
باز داشته به مطالب پرداخت که به مطالبه مضمون خلقت مشغول  
رقبه الوداد خاطر مضطر را که وصول فرود آفریده است آثره آن  
خط چشم بسته  
هر ماه مروت و قوت روز و شب آگهی طلب بود  
سبیل در کبریا  
همه ست مهرت ماز و هم آغوش شادمانی بی اندازه  
ساخت مراغ \* ای وقت تو خوش که وقت ما خوش کردی  
\* یقین است که آن بر او برهان برابر از آنجا که به فرستی نفر  
می رسد از شغل حسنی عربی و انسانی که هر دو رفیق موافق آمد  
خود را مطلق خواهند داشت و تحصیل درسی خط که بر خط موشان  
زهره جبین خط نسخ کشد و روشن شبانه روزی خواهد داشت  
\* بیت \* کسب کمال کن که عزیز جهان شوی  
\* هر چه بمان عزیز صرا با باد الحش  
ورین داده حرف زدن حکمت بلقمان آموختن است لیکن به مقتضای  
و لسوزی کشته آقا و منو نیست نمی گذارد و بکشان کشان برین  
ی آیت \* مراغ \* می تراود یکم آنچه در آورده دل است  
و اول نامه انشای محبت و آقا و یار و دستداران





تأثر بمواصلت موفد خانی که انفصال جسمانی مانع آن نمی گردد  
 اکفا کرده باین می سازد و بآن نمی پردازد \* بیت \* رسول  
 قاصد و پیغام و نامه حاجت نیست که در میان من و تو همین  
 من و تو بس است \* اگر چه درین ایام شدت انجام  
 از غایت بی برگی غنچه وارد دل تنگ و از نهایت بی نوائی  
 بیست خلف در جنگ بوده هر سنی سرائی و خانه فرسائی  
 داشت اما بحسب عدم تحمل بر نسیان حرفی چند از سراسیمگی  
 خاطر به هیچ حسندی بقلم آورده امید که خادم دیرینه را تقویکم پادشاه  
 خیال کرده هم برین سوال پاصد او نامحاجت بهجت اشتغال  
 تسکین بخش خاطر مسکین خواهند بود تا گل نغمه آموز باین و باین  
 بهرگاه افروز گل است گلشن دولت و اقبال و حمزه فضل  
 و کمال نصارت بخشای بهار و روزگار باد \* مکتوب \*

پانزدهم در جواب مکتوب بهجت اسلوب محمد یعقوب

شکل بر استعدای تاجه آن محبوب العلوب و در باب حصول  
 مطلوب مرغوب تحریر یافت \* به مکتوبه رقیمة الا خلاص این  
 نکاح مرا با اختصاص و از بند غم و الم خلاص داده سرمایه بهجت

بجست و شادمانی و اینادها در بهشت کرمیانه غایبانه بجان

این شکسته بال میزدول و اشکن و مین مجت و اتحاد

سبح الله و بجست حصول سید نوبر گماشتن یاد از علو نعمت

کمال آن مرجع اعمال میدهد \* *هَذَا كُمْ بِاللّٰهِ غَيْرَ اِیت* \*

ایلی در جهان باشی باقبال \* جوان غت و جوان دولت جوان

سال \* آری غیر از ذات نفسان

نایر سان کیست که این قدر فقر و مال بی کتمان نماید و

و در انجام مهام خسته و لان سعی خصمانه فرماید و حکم آنکه \* مصراع \*

و در خانه اگر کیس است حریفش پس است \* احتیاج

نیست که حرفی از اظهار مطالب بگوید و نگارد \* بیت \* آغاز

که در رساندن است \* طرحی بکنند بغایت تمام کن \* حسب

نکین و بیست و نه \* حضرت میرزا سی

نکین و بیست و نه \* حضرت میرزا سی

نکین و بیست و نه \* حضرت میرزا سی

نکین و بیست و نه \* حضرت میرزا سی

نکین و بیست و نه \* حضرت میرزا سی

نکین و بیست و نه \* حضرت میرزا سی

فضل و کمال روز افزون باد و کتب شایسته هم خدمت دوستی  
 که گاه گاهی مرکب نهیاتی شد و با خواهی از باب صلاحیت  
 راه طالب می بود و مستعمل را از مقرر است نصائح سماعت  
 در ضمن مصطلحات علم صرف و نحو تحریر یافت و دل من لفظ و  
 یاد تو منی است و منی از لفظ کی جدا باشد و این در متعال  
 ذات حدیث المنال آن مصدر و مایه اخلاق و از آنچه نباید  
 مزوق و بهره شاید مقدر در ذات او این علم ظرف که از  
 غایت اتحاد معنوی حاضر و غایب خود را جدا می بندد  
 و در اظهار مراتب صیغه شوق که بجز این و انش عرافان  
 نشود و محبت معنوی وزن جنس کاسه دارد و مبالغه نمود و جوش  
 و خروش خاطر اقبال و می آرد که شایسته است عالمی  
 قدرت آن است که مقتضای آیه کریمه *اطيعُوا اللَّهَ و*  
*اطيعُوا الرَّسُولَ* دل خود را از خدایات میمیه نمی مگر که دلیل  
 صلاح است اجوت ساز و دو مردانه و مجرمانه ایست قامت  
 را باطن و باطن توان ساخته بزرگ تا که با دای لوازم امر  
 معروض بر دوازده دوازده وی کسب نفسی که فتح باب مقصود است

است همه حرکات و سکانات را از قاعلی حقیقی دانسته بموجب  
 بیت دلاویز بیت گناه گرچه بود اختیار با حاکم تو در طریق  
 ادب کوش کو گناه من است \* نیک را بخت ابد را بخود قسم  
 گرداند تا از طین محمول و صفای بعضی العین که بر غم مهور خود  
 تر جمعی و تقدیری خود می جویند و از غایت خفت عقل نابینا به  
 براه خطای پویند صبح و شب بماند اگر چه الحال تلا فی افعال  
 مضر و زمان ماضی که بشیر در دهنگامه پر وازی لعل و لب  
 عمر من شده بموجب \* الانسان حریص فیما منع \* کمال  
 می نماید لیکن اگر طالب صادق توفیق از لی یافده خود را بگریه  
 و الاشکوه حق پرستان که از تعلی دنیا می سرپا دارد و بر کنار  
 داده بخاطر جمع مشغول ذکر و احد حقیقی می باشند ملحق گرداند  
 بحکم آنکه \* الصبغة تاتوا به ثبات صفات روحانی و نفسی خطرات  
 جسمانی نموده زمان استقبال را و در ضلال نگذارند  
 و درین صورت بشاید که درمی از بهدایت غیبی کشاید  
 محبت بنامودت دستگاز این همه مقدمات دلاویز را که  
 فی الحقیقت تا زیاده افعال آن سر نایه امانی و آمان است

اگر خلافت قیاس بر آید به کل آرد تا که شام فراق  
 به صبح وصال ابد ال یابد فراموشی را که ده باب محبت  
 جائز نیست از دوستان واجب الحذف سازند و طاعت  
 و بهجت روز بروز افزون باد \* کتوب بخند هم نغمه است  
فضائل ساه فواصل و سستگاه مقبول ایزد کریم میان کلمات  
نکات از قصه جوینده تشریف بیرون داشته اند  
 تحریر یافت بیت : بر هر زسین که بگذری ای نو بهار حرم  
 روید بجای سبزه بر آیت هزار چشم \* مخلص  
 هیچ عبادت شبایسته که در صف خویهای ذاتی و صفاتی آن  
 قدوه یعنی پردازان معنی طراز و زبده معنی طراز آن  
 پرداز بکار و دود خانه دانش و آگاهی نمی آید و لغت  
 این معنی را در لغت فراموشی اندشای نویدشای است \* حسان  
 شبدر یز قلم به آیه مشایخی باشد مطلب می یابد از آن  
 هویت خوش خرام مایه جمعیت خاطری آرام آید \* حسان  
کتاب را در نظائات بجهان نسکند و او را در خوشی  
 است که مردم آن حوالی و اخضر مثال بهره مند صورت و مندر

و معنی نموده اند. هر اسبمکی خاطر بی تکین و اجه گوید و چه نویسد  
 که در تخریم بیان پذیر نیست. بیت: ز سر بگذشت بی تو  
 آسب چشم یکی از سر گذشتم بی تو نیست. این نیازمند  
 دیرین همه جا و همه حال خیال آن صغایه فضل و کمال را به ملحق نظر  
 می دارد و در عالم معنی خود را از بهره اند و زان انجمن خسوف  
 می شمارد. بیت: گر دو هم از تو نقش توام در نظر بس  
 است. دل پیش تست دولت من این قدر بس است.  
 حقا که از غایت شد انتظار. بیت: بحسب و جوی بحر  
 جانم از دریچه گویش. زمان زمان بس راه کاروان آید.  
 و در صورتی که چنین حال باشد امید واران مشتاق را  
 بتقریم خبر فرخنده اند. آینه که ام روز بهجت افروز قدم میست  
 ز روم کجاء احزان منتظران سدا با چشم زار شک گلستان  
 سازند یاد فرمودن مردم حراحت فرستادن است. بیت:  
 باز آن که دوسوز و گدازم بینی. بیداری شبهای ورازم  
 بیسی. هشت هنگامه روز ناز را بهجت یوسفی آن عزیز مصر  
 صابانی سر گرم باد. مکتوب بنزد هم در جواب عیایت نامه فیض

تثامه مصد و نگاهم اخلاق

اشفاق اقبال و اجلال

چاه شوکت و ایالت دستگاه بر کریم الله زاد الله عمره

و قدره تحریر یاست \* منشی \* از طرف چمن نسیم اقبال

وزیر \* و ز گلشن امید گل لطف و میده \* یعنی که ز حسن

و بخت سیف \* پروانه القات عام تلاوسید \* گلشن

و حسن و حسن حسنت و اجلال بذات جمع ابرار

مست خلاصه خاندان مصطفوی شاد و دو

مر تصویر رونق افزای شد ثبات زینت بخشای و ساند

نجابت مشفق روان مکرم عظیم الاستیان میو صاحب سلمه الله

تعالی بر شکات الطاف ایزد ستعالی ذوالجلال طراوت

گیر و نصارت پذیر باد خیر طاب سراپا ادب خلیفه طاهر

ادای آداب تسلیات عبودیت سمات بعرض

آستان فیض نشان میرساند که مشرب مطایفه مستفراذ

نامه مرحمت آموذ که حد شمع مقصود پروانه اشرف

سرخسرت این زادیه گزین جهرت را از خاک

مهر اعراف و زان شهادت آن کس که کند یادش

حکم آنکه مرستان خنجره ازل که جام دولت ایشان از باد  
 عنایت لم یزل بریز است جرعه فیض و از کام لب تشنگان  
 زلال آنال در یغ نمی دارند مر قوم قلم مرحمت شمیم گشته  
 بود که درینجا طبع و سبب هر دو موجود است بی تکلفانه خانه  
 خود دانسته به جمعیت خاطر روانه این طرف شوند  
 پشت پناه از آنجا که این خبر خواهد دست امید خود را باز  
 و آن فیض ماسن آن امید گاه بگشاید پناه کوتاه نمی داشت  
 با لبزم داشت که پیش از روز و دو ممتاز نامه  
 نوازش آموخت و ستادت ام و ز خدمت اکبر  
 خاصیت بوده تربیت پذیرد و به تحمیل سرمایه استعداد  
 از او گمرد لیکن ازین رو که بیت به بلبل زاو ب  
 در دست هزار تا گل بطلب گاهی اولب کشاید  
 حصول این دولت عظمی در پرده توقفت افاده بود  
 اگر چه پروانه طلب که شمع افروز بزم طرب باشد  
 لب حزن صد و یانفته اما از گهر آب که حجاب راه  
 ده میگذشت که پیشانی خود را بسجود آستان فیض نشاند



دهد ان شاء الله تعالی بعد آنقصای ایام برسات بسک  
 بار یا قریبان حضوره موفور الله و بر انتظام خواهد یافت  
 بیت : خواهم که همیشه در هوای تو زیم : جاسکی شوم و  
 بزمی بای تو زیم : نور مشید دولت و اقبال از مطلع عزایت  
 لا یزال در خشان باد : مکتوب نوز ویم بخت سرمایه  
 هر دو تن و اتحاد و پیرویه فوت و داد و اخلاص گزین با عشق  
 آرام خاطر حریف میان بهر حال که این بهنگامی که ایام فقیر به مقتضای  
 باد و ان که بار با جمع باران که انگیزد در باغ دل پذیر جنت  
 نظیر بیگم صاحب شسته بود و تحریر یافت : بیت : هر دو دیوانه  
 شده است از هوس بالایش : میر و آب که ز بحر  
 کند در پایش : چاره ساز دل نواز در هر وقت  
 خوش و موسم : که یک طرف هرودی جان نواز  
 در خروشن : از جانب دیگر هرودی خوش آواز در  
 خوش : گیس با نظار قدوم بهجت نروم آن تکل معنی  
 باده و شمشاد بهجت ماسته ال : سرمایه آمانی و امان  
 یک : ایستاده سوس بسد زبان : ای می نواز و فوسن

من سیمین بدن خود را به ملک بزرگ می سازد و لاله پاله بر لب  
 نهاده و بلبل بیدل مدای جزا کیم الله یغفر او و داده آوری  
 بی شکست یار کن بمنزل خوار است و بی مصاحبت دلدار مل بمشابه  
 خمار \* بیت \* بی تو بان قطره است بر لب شوق و بر تو  
 دیر آمدی بکجه اینک تا ابر بهار آبر و بخش چهره گازد است  
 عاشق بهجت و بشادمان تازه و شکفته باد

تحت و اقبال مرمت شست و اقبال منزلت نشان و الا نشان  
 مصطفی خان سلمه الله تعالی شکل بر اطناء حقیقت حال و اسند عای  
 به آن مرجع الایبال حریر یافت : قطره : ای خاک درت  
 کجه آمال همه از قلم کوی ست اقبال همه : انعام تو عام  
 است : شرف : زن یافته انتظام احوال همه : کترین  
 عقیدت : انحرافش خلیفه طایفه : لوازم بندگی  
 : بجا آورده به رض بهره آمد و زان محفل  
 : رسامه اگر چه مراست قطره بی سامان  
 : عاقبت بی ابو بی است و مگتبت دانه  
 : بگردان بخوار و خشان نهایت بر

از آن جا که مضرع کرم بائی تو مارا کرد گستاخ بی ادبانه  
بشر قیم حقیقت حال خیریت نال خود می پروازد که آن  
مشفق مقتضای وفور مهربانی وقت رخصت بزبان بند ایست  
ترجمان فرموده بود که زیاده از یک هفته در اینجا نماند و زود  
تر رسید خود را بر گرم تلاش معاش گرداند مگر ماسلاست  
از آن باز که این کمترین درین سرزمین رسیده بسبب  
احتمال آب و هوا غار صفت لرزه دامن گیر  
صحت گردید درینولا که این ناکام از نهایت ضعف بدن  
لاحت یک گام ندارد و از غایت ناتوانی طی مسافت  
نیم قدم را بر آب یک شری می شام و درین صورت حکم  
غریب و دست عرض خود صحبت و مدت احوال با در عجب  
عبد الغفار را که سر راه کار و سلیقه شماراست با شفا بخش  
نایبات مطلوبه بواسطه حصول این مطلب که بر احم بر بیاه آن  
قبض بخش نام صورت انجام یابد خدمت حضور کثیر السرور  
فرستاده شد امید که توجبات غام و فیوضات تمام در باب این  
بی دست نگاه که خیر از ذات مشرب آن امید گاه تیر و پناه داده

ندارد و بوجه اتم مبدول خواهند کرد و سایه خود مشید پایه گرفت  
 و اقبال بر سر دعا گویان ذره مال نمکد و مسد ام باد و بالتون  
 و ارماد مکتوب است و یکم نخست محبت و مودت نشان  
 میان حیات خان مشکل بر نصائح دوستانه در باب استغفای  
 گستاخی که بدو ویش دلایش کرده بودند تحریر یافت  
 \* بیت \* یکم بر مانت جهان نکند \* هر کمر اول پر از صفای باشد \*  
 ز آنکه در پیش صاحب دانش \* قلب اقبال لا بقا باشد \*  
 خان بلند مکان سلامت بدولت سربع الر و ال که اول او  
 دو است و آخریش لت مغرور بودن و بشکر این جا و  
 جلال قریب الانتقال غمزدگان را دایری نه نمودن عاقبت کار  
 راه ندانست پیودن و در خجالت بر روی خود کشودنست  
 آری \* مع \* بادل شادگان هر که در افتاد و بر افتاد \* مهر وری  
 از آنجا که سراپا مراست از ذائقه صافی طبعان گزین  
 پس انداز گشته و دایری بواسطه آنکه صدر پادراست  
 بجوشش مهنشان ز مهره جبین مهر از آمده و دیاب  
 که این حسن و قبح از هر دو نغز پیدا و هویداست مقتضای



عزیز الوجوه و سلیقه شهادت بامید آنکه بسینه جمیله آن نافع  
 الخلی بسلیک نوکران نواب و الاجناسب انتظام یابد احرام  
 بلا زحمت آن خیر الکرام بسته عازم بگرامی خدمت گشته  
 از آنجا که بانجام مرام نامرادی پرداختن و آرزو مندی و ا  
 بهره مند ساختن در بارگاه صمدیت اجر عظیم دارد یقین است  
 که مشارالیه را بر احم مریمه ملک مان خواهند رسانید و توجیهات  
 کریمانه از فکر قوت متعلقانشن فارغ البال خواهند گردانید  
 دولت و شادمانی در کام روانی یابد \* مکتوب بیت و سیوم  
 بنده مت زبده سخن پردازان معنی طراز و قدوه معنی پردازان  
 سخن طراز بقول حضرت آفریدگار یار حم گسار میان جبهه الغنا و موطن  
 صوبه بهار شملی بر سفارش نگارش یافت \* فرد \* چو گل بنخده  
 در آبد لب امل ز نشاط \* اگر ز گلشن لافقت و زند نسیم قبول \*  
 همواره ذات سامی صفات آن خلاصه دودمان آفرینش شاد و  
 خاندن پیش قل بند بوستان معانی طراوت بخش گلستان سخن وانی  
 کان مروت خوان فتوت ناکه کتاب اخلاص خاتمه باب  
 اختصاص و سیله انجام مهمام خاص و عام باو این باد بیامی

فراق و زاویه آنرا ای افتراق بعد تقه بم مراتب اشتیاق  
که دست قلم به اسن بیان آن نمی رسد مفعول ضمیر صافی  
پذیر می گرداند که چون شرافت پناه شیخ فیض الله متوطن  
را گنه گنده را آباد غریب و نامراد است بجهت حصول  
بسیار از این امر که با ایلاد خان نامی افغانی ساکن  
در گنده گنده است قاضی آنجا بحال مشار الیه بی موجب  
تعمد نمی می نماید بدربار جهان مدار  
رسیده امید که بد آنچه موعی الیه فایز آرزوی خود گردد  
و جهات گریه نه میزد و آن خواهند داشت و شخص بهر ایا  
محبت داده زیر بار منت عظمی خواهند انگاشت ابواب  
بجست و شادمانی و اسباب مسرت و کامرانی ستاده و  
آماده باد \* مکتوب است و چهارم بخدمت است و اخلاص  
اطوار مودت و شخص آناه گل گلشن یگانگان و همال چمن  
بکرگی نیک استخوان طبیعت زکی و غبی میان عبد البی تحریک  
دیت و دور از تو سر اسیمه و دهر اغم و این هم لاخوان  
می رسد اسم آیام \* آنس شوق و آرزو منافی بهو اصلت

بهو اصلت آن اترنیر برج که در دست گوهر بی نظیر و درج  
 قوت مدد دانش و بینش یگانه کارخانه آفرینش الطفانی  
 پذیرد بل لطف به لطف ترقی می گیرد آه می بخون و شایان را که  
 در بادیه محبت سپر گردانند غیر از جمال یار تسلی نیست و  
 فرودستان را که در کوستان محبت مستطاب باشد  
 بخروصال شیرین تسکین زود بین صورت شیرین  
 و موصول معنوی ابراز حرم شوق را که از دلمها بدلمها  
 بر تواند از است و جانها جانها همراز از این عبادت طرازان  
 رسم پرداز و رسم پر دازان عبادت طرازان است  
 پرده کشای جبهه عروس مطالب می گردد که در زمان محمود  
 و آوان مسرود و دود مغاوضه تلطف آموزد زینک غم از  
 آینه بر نیکی کند و در بر روی آینه منزل و در بهجت  
 و این که اگر آن در صحنه گریه و احرار جان  
 زانو این خاتم است و اگر آن نایه فرخت شانه را  
 حرم حراحت و حرم مجروح و انجم است بیت من که باشم که  
 بر آن ظاهر عالم بزم \* لطفانی که آن سخن صد گونه که



که رفع حجاب دوری صورتی ضروری دوستان اخلاص  
 سرشت را از توجه خاطر صافی نحو و سنی نخواهند فرمود و نکته  
 بیست و پنجم بحث مطلق ادوار است مخرن اسرار قابلیت  
 جمیع اخلاق یگانه آفاق برگزیده درگاه جبه میان بسنج نمند  
 تحریر یافت و فرو بگذارم آن گل خندان چه رنگ و بو دارد  
 که مرغ هر چندی گفت و گوی او دارد و اگر چه صیت کلمات  
 سنی و وهبی و آواز به خوشبهای ذاتی و صفاتی آن ملک  
 خوان از باب فضائل و محکم امتحان اصحاب فاضل میسر  
 مراحم و اشتقاقی مصدر نگارم با اخلاق و رونق افزای بزم سخی  
 عقد هفت ای مشیحات هر فن این کمترین سراپا استیسیاق را  
 عایانه آرزو مند ملازمت کثیر السو بخت ساخته لیکن حصول این  
 دولت فیض و حصول الاموال و منبر وقت دانسته بد و کلمه  
 نیاز آینه که غنچه نهی دستان بی مایه ازین نباشد خود را فرایاده  
 ضمیر عیونست پذیرد میدهد که ذات قدسی صفات آنحضرت در ان  
 ظلمات چرخه آب حیات است داین عقیدت اندیش از ان منبع  
 ذوالفین مال مال سکندر مثال هندویش حرمان در بصورت امید

امید آن دارد که تا این عهد و بیست و پنج سال که از عمر طالع  
 بحصول دولت گرامی خدمت کسب سعادت نماید بغایت  
 ثبات مرحمت آیات سر فرازی فرموده باشند که  
 سر و قدر نوازش کریمانه همان تواند بود و نگارنده قدرت  
 افاضت کرم باد بالنون والصادق مکتوب است و  
 خدمت گرامی آب گوهرینش تا به آخرینش نگارنده

کارخانه نقد یرسیدی سندی میرصدیق کبیر و رسفارش دوستی  
 تحریفات و باعی هر چند جدا بصورت آمد گل من  
 پیوسته معنی است دولت منزل من \* دل گشت زیاده من  
 فراوشش و ی \* یاد تو فراوشش گشت از دل من \* مخلص  
 سببی خلیفه \* العالم بعد تجدید مراسم صداقت و اخلاص  
 و تشیید از آن در اختصاص مشهور و ضمیر منیر خود مشید اقباس  
 دقیقه من آن امیدگاه اتحاد کیش و ریش و کیم پناه  
 دار و پادشاه اتحاد کیش می گردانند که کاشی عریضه نیاز و ستاره  
 سبزی و سر و ستارام جودت درینو لا از غایت  
 اخلاص و رند زندان اضطراب است و در خواش بجای مان

قرص آفتاب انداز به مقننای مهربانی آن طره عجمی کام بخشی  
 و گاه برانی کمر بندگی بر میان جان بسته عازم گرامی خدمت  
 گشته درین صورت آرزو داده و که اگر مشارالیه بتوجهات  
 گویانه ایشان گل عشرت از گلشن امید بر چیند و  
 بخرام مریانه آن ماسن بخراشد ایشان سدهای به تحقیق فرا  
 اندوخته کرپیان پریشانی را نادامن پاک زند و شمع گاهرانی  
 را به افروخته ها ک ناکامی را از بنج به کنه هر آینه منت بی شکار  
 بر ذره دوستدار اخلاص شعار خواهد بود و امید که دست  
 دولت در دامن نخت از جمله آن نخت بلند باد و فصل دوم  
 در در فضیلت رفقه اول بهای بهجت و سرور عباد اشکو که تن  
 بادای حقوق او سستاد می داد و با غوای ناقصان کینه کیش  
 زبان به مقدمات لاشعری کشاد متعلی بر تر عیب بندیت  
 اخلاق و ترک صحیبت اهل شقاق تفریر یافت و بیت و تالوانی سده  
 مراتب از محبت صاحب دلائل و محبت صدیق ضمیر این گمراه از انکسیر  
 نیست و دست یار کامکار سلامت از عدالت دانا دلائل معبر  
 سبک بوم بودن را از دلائل و محبت نمودن است آدمی را

را که فی الجمله امتیاز دار و لازم است که بقدر استعداد پیوسته  
 صحبت به از خود جوید و حرفی که غیر مستحسن باشد بگویند الحال  
 بآن عزیز بر تینر که بکنه نموده میرسد شاید آنست که خود را  
 از امثال این قسم اقوال و افعال باز داشته به تحصیل کسب  
 کمال که کشند و حرف دوستانه را که به مقتضای دل سوزی بقلم  
 آورده دوست پند داشته بر بخوشند بر او دم سخی و دوست بمنزله  
 درست هر که دریافت دو یافت و مع \* بر مولان بلاغ  
 باشد و بس \* رفته دوم که به شعر و نظم توان خواند تحریر یافت \*  
 به ضمیر منیر هر نظیر \* آن خود مد صاحب تذمیر \* همه ن الطیف  
 سخن اشفاق \* منبع جو و جمیع الاخلاق \* بهجت افزای خاطر فنگین  
 \* عیش پیرای سینه بی کین \* ملک خوان بزم صاحب فن \*  
 ملک امتحان اهل سخی \* رونق فضل و زین و و است و جاه \*  
 دانش آگاه شیخ نور الله \* واضح و لایح است که این احقر  
 \* از ده افتاد شام و سحر \* از خدای کریم بی کم و کاست \* داعی لطف  
 اختصاص شماست \* بشرط انصاف آنگاه پیوسته \* این محبت خفیه  
 دلچسبه \* تا زمان حصول خدمت اگر \* از مهر انصاف جان پر ویا \*

به نگاشتن ابهاج نمود \* یاد کرد و غیب نخواهد بود \* نادر حرف  
اختصاص تمام \* کرده شده و اسلام والا امام \* روزه سیوم  
مخسور ایالت و انجمن پناه سلامت و اقبال و سنگاه مرجع او بلب  
فنایل جمع اصحاب و لائل ماند مکان منبع الی و الا حسان  
و است رشید خان که در استغفار قبول خدمت شش گوی  
و انگاه شوق کسب علم ارقام یافته بود تحریر یافت و من ایچ بدان  
بید سنگاه را که اسباب جمعیت از دست داده و هم گمانی  
بسوی گمانی نه نهاده که سر و بزرگی که بگذارد شش مقامات شایسته  
سوسن مثال زبان ناقص بیان کشاید یا بخار شش عبارت  
پسندیده که از عالم معنی رنگ و بو داشته باشد چرات  
ناید نواب مهربان قدردان سلامت اگر در خدمت  
یاد یافتگان حضور و در سادات جاوید حاضر کردن است  
نیکین و در صورتی که او در اباشمال تمام متجاوز گردد که  
علوم که هست این دولت فتنه و در این عالم و در عالم  
گذاشته دل نهادن در دست خود است است و در این عالم  
بکشتن و در میان گنبد حقیقت این که در این عالم و در این

بحق ملک الو دود باد \* رقعہ چہارم بندہ است لہذا مایہ جمعیت  
 دوستانہ خاطر حنین شیخ محی الدین متضمن بر عدم تربیت  
 سکنہ لان و تر کہ صحبت جاہلان تحریر یافت \* فصائل پناہ  
 فواضل دستخط پایہ تربیت چنین کسی کہ در کتاب و کتاب  
 امتیاز ندارد و پیش و جہش را بداند پذیرد و پدر و اخن گو ہر سخن  
 را در خلاصہ انداختن است و نگاہ علم باین قسم مردم کم فہم  
 آموختن دلی را بلی آتش سوختن است بحکم آنکہ \* مع \* صحبت  
 نیکان بدان را سود نیست \* سعی و ذل سوزی شبانہ روزی را  
 در باب اولی اشد و آند و بوجہی از آن جمیع الجملہ خود را  
 غلامی گردانند کہ ور خود مزاج آن سرمایہ مسرت و  
 ابتہاج جاگیر دل پذیر بہم رسیدہ و دود سستہ را بر طوق  
 و مدہ انتلاہ بساہ کشیدہ باقی \* مع \* صلاح مایہ  
 آنست کان تراست صلاح \* رقعہ پنجم در جواب  
 دوست صحبت ہرہ محبت گرای بچہ ہری رای مشعل برتر کہ  
 صحبت یاہ ان آشناروی بکامہ خوی تحریر یافت \* دولت  
 و سعادت یار و دیدہ محبت سید از باد کتبلی کہ در بارہ ناخوشنامی

و ناسپاسی برادر پادشاهی که اول بیاض و دستی  
بود و آخر اسهال و شش منکرم نمود و نوشته اند بر جائست  
آری مع اصل به از خطا خطا کند برادر من حکم آنگه از یکی  
کاغذ بوی برنی آید و عین تصویر لب منی کشاید و فرد و نخست  
موجنت بر مجلس این منی است که از مضاحک مجلس اخراج  
کنند و رفته به ششم بیاری که بیاض فرستاده بود تحریر یافت  
نهال آمل آن فرخنده و اتصال نخست افصال به ثراست مراد  
حال و نال شکر باد سفینه که بیاض و مواد شکر بسپیدی و  
سپاسی چشم پادشاه و شمار تازه نمودنش جان و از بند غم  
رها شد رسید خاطر را گل گل شکفتند این مشتاق به راه  
اشتیاق از غایت تاید طوفان فراق نوح و از آن  
شبه جمعیت را سفینه و وقت خود ساخت و باین مهر  
دلاویز پرداخت و سفینه که در و بر به و آیدست تا  
بیاض و مواد لیل و نهار است بیاض او قات آید  
و دست محبت سگات به این است و است آیات بطور  
رفته که چشم بر لبش و پادشاه بد و بی که اسب جور و

جو رو و جفا بر می یافت و زوایا علی بن ابی طالب باخت تحریر یافت  
 \* فرد \* بود و شمشیر تازه و دوست ریش \* کسی کش  
 بود و سمن از دوست بیس \* دوسته از سدا با تار  
 بجزیت آنکه از بد سلوک آن یار و قادر آمد ام بخش دل  
 بی قراه تو کران سرگاه فیض آثار نواب ذوالقادر شکوه  
 گزارد اندر گرواب از طرب است حب آمد که داستان  
 موعظت را افسانه انگاشته و تخم عداوت در مزرع دل  
 خاص و عام گاشته \* بیت \* چند خرامی و بکر کنی \* دولت  
 پناه نیز تصور کنی \* الحال از ان محبوب القاء ملافی  
 زمان ماضی ملاوت \* رفته هشتم بدوستی که نمی خواند و  
 بله و لب می گزارد اند محتوی بر کلمات نصایح تحریر یافت  
 \* فرد \* زمان خوشه لی و ریاب در باس \* که گرام در صدف  
 گوهر نباشد \* برادر من درین جمیعت که از طرقتی باری و از  
 ستم غباری بر خاطر نیست از کسب علوم محروم مانده و راه  
 رطالت و ضلالت گزیده اند بیای عشرت کنیدن و  
 زهرا به حسرت چشیدن است آری \* ع \* قد و نعت است



بعد زوال ه قطع نظر از حصول استعداد و قابلیت باری در  
رضانندی پدید بزرگوار بودن سعادت جاوید حاصل نمودن  
است \* فردی حافظ گریست ز پند حکیمان بلاست است \*

کوتاه کنیم قصه نعل لکلام را \* توفیق رفیق باوید رفیق چشم بد و سست  
که برای دفع آزار چشم ادویه طلبیده شده بود و تحریر یافت \*  
درینولا که خبر آزار چشم آن نور چشم مروت چشمه نور فتوت  
و سید ابروی دانش و آنگاه روضه زدن سپیدی و صیابی  
رسیده بان چشمه و چراغ اهلیت که چشم این دوست صریحان چشم  
مرثکان سنان گردیده الله تعالی چشم آن مردیک دیده مردم را  
از چشم زخم زمانه بر کلاه داغاد چشمه است آنگاه ادویه  
برین سینه و ابرویب مرقوم بکار برنده و حقیقت را بر نگارنده

\* رفیق و هم بد و سستی که از دوستان مال خاطر بمر سایه  
بود تحریر یافت \* بیت \* آتش مزاج من بگذازد این عتاب  
راه من بر من نه کسی آفتاب راه دل نماند ایشان و آ  
خدا که دست و سخن و سینه ایشان را بیاورد و غضب من و سخن  
باعتدال و آواز من بیاورد آن صدمه بجهت و آنگاه

آگاهی گرداند \* فرد \* مانگ نرفاق فریست این نامه سختی نه ایم \*  
 دانه اشکم بار اگر دشمن چشم آسپاست \* زیاده ازین  
 کعبه بر جواخت پاشیدن و جان بیدلان را بکند کلب ستم  
 تراشیدن از طریق تو و اخاص بعد است \* رفته یازدهم  
 نخست سرمایه جمعیت خزانیشان و لرزش محمد در ویش  
 که بظاهر خود از بهوشیاران می بنداشت و باطن لوح غفلت  
 مشق می نمود تحریر یافت \* بیت \* غافل از احتیاط نفس بکنش  
 ربایش \* شاید بسین نفس نفس و بسین بود \* رموز داناان گاه  
 مضامین تمویج و ایما در اکه دل بشاط این گفته رباط نمیدهد و بر  
 نقاش این خراب آباد است بیاد گوش نمی نهند شایسته آنست که  
 مردم را دم آخر تصور نموده بی حرکت زبان و لب دل را مشغول  
 ذکر و اند حقیقی مازند و سینه را از بخت ماسوی الصبر پر دازند و فرد \*  
 یک لحظه ربایش بی یاد خدا \* عمرت گذر است چو آب از ریل  
 در قوه و از دم در جواب دوستی که شکایت یاران زمانی  
 است و در تحریر یافت \* همیشه هم انخوش بهجت و شادمانی باشد آنچه  
 است شکایت یاران خردده جو رگشت خو که بظاهر در خلاص

کشاید و ده دوستی کار دشمنی نماید هر قوم به دشنام نمود  
 اگر چه باین گروه بی شکوه محبت داشتن دشمنی بر خود گماشتن  
 است لیکن بحکم آنگاه \* ع \* باد وستان ترفیع باد وستان  
 \* ابراهیم \* بلطف و ابراهیم و اخین وستان زمانی را شرمند  
 سخاوت است \* ع \* اینها ز تو آید و چنین با تو کنی \* رفته سیر و هم

بنوهای حسن اقبال سید جلالت که خود را از کسب کمال باز میداشت  
 و آیات الهی و انبیا بر صحنه حال خود می نگاشت تحریر یافت  
 \* ع \* بندگی باید بهر زادگی منظور نیست \* نقابت پناه نجابت  
 دست گاه باغی ای جزو نشان گندم نمایی بر شیرافت که مرکب  
 از شر و آفت است نظر انداختن \* بغرور مال و منال خود  
 و پای مال بهالت ساختن از پایدار باب اعتبار افتادن  
 است و ابواب تافت و تافت بر روی خود کشادن آری  
 \* فرد \* بگردان منی و ریدیم جو تخریف \* قنای اطمینان آنکس که از  
 بهر عاریت \* برادر ما طالب صادق دل را از خیالات  
 ذمیمه خالی نگرداند خود را به شرف تمجیل دولت قیض المروم  
 علوم نریساند و باید دانست که ترکیب علم از عین دلم یافته

یافته شش برین است که تا این کس چشم بر نفی ندارد  
 علم را نشانه \* بیت \* ماطح نازکت بنده برد ملاقی \*  
 آن به که نامه را بدعا مختصر کنم \* همت فرید و توفیق رفیق باد

\* رقع چهارم شش طلب مجمع الفضائل منبع الفتوا صخر

سید محمد فاضل تحریر یافت \* بیت \* یارب باند ردی  
 آن خرد و شیرین انداز که بر جنت گذری بر سر فرهاد کند  
 \* فضیلت و ستمگاه ضحیر آگاه امروز که مجمع یاران نکته انگیز و  
 جام کنی بریز ست اگر بقمه دم سهرت لزوم خود کلبه اجزان  
 این ناتوان رایه شک چمن سازند و بخاطر داشت  
 شتاقان بهجور بردارند غایت غایت است \* فرد \*  
 و ران بزمی که شمع و وی تو نیست \* چراغ دیده را گل می توان

کرو \* رقع پنجم و در صفت و اسع الشفین بنی از

خواهد شش لب بر لب برسد و طلب دوستی که نامش هم

الزین قبیل بود تحریر نمود \* از آنجا که دیده در اشتیاق آن یگانه

آفاق اشک ریزان است و در صینه از آتش فراق آن سراسر

اتفاق آه و ناله سعه خیزان درین صورت اگر آه و زوی ماطح و التفات

که طریقه یار ان را بنیخ الاصل و اثن الوداد است و دستان  
 جانی را از شریف شریف خرسند گردانند هر آینه خاطر را  
 از نگهانی انتظار و آرد تا نزد زیاده چه نگاشته آید \* رقیه \*  
 شانزدسم بند است محبت و مودت الجوار موافقت و  
 مخالفت آثار ثنابست بنه نجابت دستگاه میرسد محمود  
 غمیر نمود \* نکاح پرورادوست نواز ایاری که در غلام  
 و سباز و همراز بودند و تعجبات آردائی خود را با لباس یکسانی  
 می نمودند دی شب پیش خیر طلب از شکایت ایشان و قهر  
 کشودند و ده امانت آن مامین خیر اندیشان زبانها سو و ند  
 اگر چه از عمر هر مقالات پریشان آنجا ع بد کیشان غنچه دل  
 و وسنداه شگفت و ازین رو که \* مصرع \* جواب  
 جاها لان باشد خموشی \* حرفی گفت اما درین صورت آن  
 معنی شناس کا فحاشه نقد بر راه کشاده پیشانی بر قطعه مسیح  
 حکیم خاقانی عمل نمودن شمع افروز حفظ مراتب بودن است  
 \* هر که چون کاغذ و قلم باشد \* و وزیران و دور و پیگاه سخن  
 \* هم چه بگفته \* کن رویتس \* چون قلم گردش به رخ بزن

بزین \* رقعہ \* ہفتہ ہم سرمایہ آمال و امانی حدیقہ پیرای عشق  
 و کامرانی میرزا سبحانی کہ بعد انقضای ایام جوانی در تحصیل علم  
 پرداختہ بود و تحریر یافت \* بیت \* پیری کہ دم ز عشق  
 زند بس غنیمت است \* از شاخ کونہ میوہ نورس  
 غنیمت است \* الحمد للہ والمنة \* کہ موافق خواہش  
 دوستان اخلاص اثر دیرانہ سرشوق کسب کمال کہ نتیجہ  
 حسنات حال و مال است بخاطر شریف متہن گشت  
 و دل عیش منزل خیال باطل ہنگامہ پردازی لہو و لعب و  
 بہشت آرزو دارد کہ بموجب بیت دلاویز \* بیت \*  
 \* بہر کاری کہ هست بستہ گردد \* اگر خاری بود گلہ ستہ گردد \*  
 در کم فرضی پند و جہد بسیار استند اوی بہم رسانند و یاران  
 بحاجت نشین را آفرین گوی خود کرد و اندامہ تعالی بزر و درین  
 اوقات بہرہ مند کمالات صوری و معنوی گرداناد بحرمہ  
 النون والعباد \* رقعہ ہمزد ہم برادر یحسان برابر مصداق صفت  
 الخوار سلیقہ شمار آبا المظفر تحریر یافت \* بیت \* ما زیادہ ان  
 چشم یازی داشتیم \* خود غلط بود آنچه ما پنداشتیم \* از آنچه

بناید محفوظ و هر چه شایسته شد عجب می آید و طرف تر  
 می نماید که توافقی ایشان و شوق محبت یکشان روز  
 بروزی افزاید و بر دل نود و نوری در حیرت می کشاید  
 بهر حال \* بیت \* در یاد تو ایم هر کجا ایم \* یگانه  
 شو که آشناییم \* رفته روز و تخم بخد صفت خان  
 ذی شان سوا امکان امانت خان بموجب وانمود  
 مودت دست گاه شیخ بسعور که درخواست پیر وانه  
 ایشان محبت رفیع مناقشه که از برادران و خویشان  
 داشت تحریر یافت \* صاحب مهربان عمیم الانسان  
 سلامت چون ذات قدسی صفات آن قیام آمال را وسیله  
 جمیع انجام مهام خسته دلان شکسته بال می پندارد و لهذا این  
 مضطرب الحال از آن منبع زلال فیض مالامال کمال آرزو  
 دارد که باره قریب آن حضور این قدوی را از غلظت آبادت اند  
 انتظار بر آورده خضر مثال براده ستد و استند ردا و آرد  
 داشت درمان نگر دارند \* بیت \* عنایتی کن و ما را بکار ما  
 بکار که گاه مودت بر عنایت نصرت \* دولت جاود

حاوید غلامی کناد بحرمه النبی رآله الامجاد \* رفته \* نیم  
 یار و فادار آرام بخش دل در آتش بر آثار صداقت و  
 و داد شیخ الهداد تحریر یافت \* بیت \* ما تم و جراح  
 غریبی \* عیبی تو آمدش طیبی \* از اینجا که جام خواش این  
 نام طبع بی صرا انجام از نور باده بهود فروغی نمی یابد و آفتاب  
 مقصود بر دوشش آرزوی دل محبت آموونی نابد \* مع \*  
 روزم بغم و شب بالم میگذرد و در تصویرت بکلمه آنگاه اگر چه  
 نشسته زلال سیرابی خود بسراپ نمی یابد اما امید نسکن  
 می عشتاده بدین که \* بیت \* حافظ طبع میرز عنایت که عاقبت \*  
 آتش زند بخرمن هم دود آه تو \* گاه گاهی تسلی خاطر که شاید  
 یک لحظه به جمعیت گراید و از گرداب اضطراب بر آید  
 می نماید \* بیت \* چه احتیاج به پیش تو حال و دل گفتن \*  
 که حال خسته دلان را تو خوب می دانی \* مهلت و  
 نشاط روز افزون باد \* رفته \* نیست یکم بد و سستی که  
 آینه باز ستاده بود تحریر نمود \* بعد از تعدد شوق که فوق البیان  
 است میشود ضمیر صداقت تصویر باد انبهای نفر بهر پامز که



توت روحی توان گفت رسید و آنچه را حلاوت شکر  
 بخشید خانه آباد باو شکر این مهربانی آن دوست از رگ  
 و ریشه تمام خشک پوست بیرون است از آنجا که مخفی  
 شایسته آن مهر زمین همین تواند بود اگرگاه گاهی بار سال  
 آن رشک میوه های بهشتی ضیافت و افشانی کرده باشند  
 و در بارگاه محبت گنجایش دارد و العاقبه بالخير و رفته بیست و

دوم در جواب دوست بخت مشر میان شیخ اله بخش  
 مشتمل بر اظهار لوازم ای دیگارش یافت و صحیفه الوداد  
 و درود نمود در باب عدم ابراز راز که بزرید تا کید مرقوم  
 یافته بود و پرده لوزخ برکشود دقیقه شناسا و دستدار را که  
 باظهار آن مردون مت بشمار است از جمله مخلصان  
 بکجاست شمارند و در گفتار و کردار مخالف مرضی خود را نگارند  
 بیت : ز بسینه تا بلیم سالها شود محبوب کس نه بر آن نفس  
 که رضای تواند ران بود اسباب دولت آماده و  
 ابواب بخت کشاده باو رفته بیست و نهم در جواب  
 و نهم دوستی تحریر یافت بیت : ای که صفای ساختن عیش مرا

مرا از نور دور و دور و دور باد از گریه و آسب دور تیز گرد

به مطالعه نامه محبت افرازی محبت ز دای آن نور طاق مروت

و داد چشم قوت و اتحاد که سهر اباد است و مردم جراح است

بود نصارت جسم و بصارت چشم افرو و انساب

آنست که پیوسته بنوشتجات ممرت بخش و نشاط

افرا فرایاد ضمیر حالت آباد دارند که مرا ع \* در مشرب

دوستی پسند است همین \* وقت گشت و چهارم به دست

و لنواز در سفارشش تحریر یا پیوسته نامکنار جمعیت

صورتی و معنوی باشند رفته سبیری سندی سید و سید و سید

و از ابدال طریقه اخلاص آن مروت و دستگاه این خیر خواه

را آگاه گردانید بنده پرور این قسم عزیز الوجود را که در

هرامه و مرجع مجرات و دلیری و آرد و انصاف فرمایند

که لائق دلیری است یاد لیری باری بمقتضای یاری بخلاف

گشته کاری کنند که باعث فرخندگی طبیعت و دستان شود

جب خندیدگی و شمایند و دوست دست حق که بدست

ری دای \* و آرد و در بهر ازین پشت خار و دست \* رفته

بست و پنجم در سفارش تحریر یافت \* مهربانان قدردان  
 انسان فراق بیانی و حدیث اشتیاق پایانی ندان و لهذا  
 این معنی را بجم متراع دلاویز \* هست را این عالم سول را به ل \*  
 حواله و جدا ان ضمیر صافی پذیر ایشان که آینه حال خیر اندیشان  
 است نموده مطالب ضروری را قلم می آرد که حامل رفیع  
 نیاز سبایی جان باز و سلیقه شهاد است اگر بین توجهات  
 کریمانه بلب نانی و سه احسانی خواهد بود \* فرد \* برادریش  
 ز خاک و رسایش بر فلک \* هر کوبد امن تو زند چون نجار  
 دست \* و فیه بیت و ششم بدوسی که انشای راز خود نموده  
 بر اثر نمانگاه حمیت خود گشت بود تحریر یافت \* فرد \*  
 اگر جز تو داند که راز تو چیست \* برین عقل و دانش بیاید  
 گر نیست \* جانن سلامت نامحرم را محرم راز خود ساختن  
 راز خود را بر وی روز انداختن است و نه داسرار  
 با نجار با خن صد اسب جور و نجار بر خود تا خن گزشت  
 آنچه گزشت آینه را اگر بخاطر آن دوست بیاید باید  
 که بفرماید \* السواد جازر الاثنین فشاغ \* برین بیت کل

عمل نمایند \* و از ارباب خود هر چند توانی گوی \* یار و یاری  
 بود از یار یار اندیش کن \* توفیق رفیق با و \* و قهر نیست به قهر  
 و زجواب دوستی که مشعل بر صنعتی که عروفت و الهام غنچه  
 بالا و او در تحریر یافت \* از مشاهده اخلاص نامه اختصاص  
 نمود آن شهادت خاندان اصطفی و خلاصه و دوران ارتضا  
 سمیت و نشاط افروود در ماده استطلاع اطلاع و انجمن  
 دوست صد امت نشان سلطان خان که مرقوم قلم نمود  
 و رقم شده بود معلوم نمود از کریم کار ساز متوقع آن است  
 که امروز در حضور رفعت و امانت و سرنگاه موافق خواهش  
 دوستان صادق الاتحاد بماده مرقومه منقطع گردید و عدم حصول  
 ملاقات فرحت تمامت محض از کثرت اشتغال است  
 و الا در لوازم مساومت و دو وقت و قصه و غیره و ادا  
 و ادا همه اوقات مرادات حاصل گنا و در قیامت و هشتم  
 خدمت والا و بیت خان باند مکان عظیم الشان بیان فیروز  
 خان در سفارش تحریر یافت صاحب قدر و آن فیض و سلامت  
 از مکارم اخلاق آن عظیم الا شفاق که در انجام مبادی و جات همه آن

ستم بی اختیار است امید آرد و کمال تاس این عقیدت  
 اساس در باب مشیخت تاب شیخ عبد الوهاب که  
 مفصلاً حقیقت حال خیریت مال خود را بنده مت کثیراً التوبه است  
 گزارشش نماید درجه اجابت یابد و آفتاب مراد بر دوش  
 او و تابد دولت و اقبال تصاعفت بذر باد \* رفته بیست  
 و نهم متعل بر صفت الفاظ غیر منقطه تحریر یافت \* داود داد او  
 سبک مساکت \* سبکس و واد محمد مراد  
 را بهواره محروس و از رانک حاطه آلائی واحد کاکش  
 گهر سبک را چنان و عدم ادب اک سهره الله الصمد در ک  
 اهل کمال ما اذراک اسرار و علومه العلماء و ما حرک سلاسل  
 حکمه الحکماء \* هرگاه اکرم اولاد آدم و سرور تنوره عظیم در  
 حد و احصای حمد و الا لاکلام آمد حوصله و در که ما مرموم حارص  
 معدوم و معلوم الله معکم کل حال \* رفته سی ام بحسب غزنی  
 که در خواست و لکری دانست تحریر یافت \* مشهور و  
 ضمیر فیض آمودها و خط زیبا بنط بامتن عبارت که باین  
 از نوادگار مشیخته بود و دوشی بخش ویده مشتاق خرد

گروید رفت و اقبال پناه را ای گردید و اسس که قدم شناس  
و معنی اساس اندورین روز با متلاشی مردم سلیقه شمار  
اند اگر پسند خاطر آید و دوستدار حقیقی سلسله جنبانی نوکری آن  
سلاطین خانان اهلایت نماید و درین صورت بهر چه ایستاد و  
بر آن عمل نماید جمعیت خاطر روز افزون باد \* رفته سی و یکم

و جواب دوستی که حقیقت پریشانی عالی خود نوشته بود  
ترقیم یافت \* مع \* خاطر بدست تفرقه دادن نه زیر کسیت \*  
به مطالعه محبت نامه اضطراب آمو که مشتمل بر خدم میسر آمدن  
نوکری سرکار نواب خورشید اشهار و رقم زده قلم بدائع  
نگاه شده بود و خیرست و نمود درین صورت آن عالی  
فطرت یگانه روزگار را حکم آئینه \* بیت \* خدا اگر بخت به بند  
وزی \* کتایه بفضل و حکم و گیری \* شکر بدون موجب  
مزیه نعمت است جمعیت خاطر روز افزون باد \* رفته سی و

دوم خدمت اقبال و اقبال پناه خان ذیشان رفیع المسکان هست خان  
محموی بر سفارش تحریر یافت \* صاحب بلند است خان و الامرت  
سلامت محبت و هدایت نشان محمد خان شب و روز

تبر اذ نحاس اسحاق آن منبع الجود والاحسان رطب اللسان  
و عذب البیان است آری فرخنده طالعی که ایصال منفی خسته  
ولان شکسته بال تنظیر داشته باشد باجم مهمام خاص و عام پرواز و  
بر آینه بجم ال انما موزعه الاخره خانه عاقبت آباد سازد  
ست و عمر از هر چه املا و انشاء نماید مضاعف باد و ثمره

واکه الامجاد و رفته می و سیوم در جواب عزیز  
 بنام می کرده بود و تحریر نموده و معنی که ولا کند به آن نویسم  
 بخدا و بهجت از ار سید و شرح خویشا و یک سالو کی می  
 محبت و ثناء بر او و نهری و ای مرقوم بود منلو می گردید از آنجا که مرد  
 فطیمه و سلیقه شمار است اسما الله تعالی در عهد و الا یام جوهر میاید  
 وانی و کار شناسی واکه منلون خاطر دوستان است بیاید یقین  
 و دستار و بکر دار و گفتار شایسته خود را از مصایبان ممتاز  
 نموده و در تحریر می و بجام با تهر برج مروت گوهر و رج فقه است  
 و نشانی کمال خان مشعل برد و سستی دوستان چرب  
 و فیض الایمان بلند شان سلامت  
 زیاده این است و دو یکنه خود که غایب میباش و سستی در آیند و باطن

و بناظر اساس دشمنی محکم بنمایند و دوقه باختر مهره محبت  
 را در شش در انداختن است و به صحبت چنین کسان  
 بوداخن خانه عیش را دیران ساعت اگر چه آن مقبول  
 از باب کمالات محتاج این قسم مقالات نبوده اما  
 مقتضای تجربه محبت باران زمانی حرفی چند دوستانه در

نموده ازین قیاده است \* رفته می و پنجم در جواب  
 دوستی تحریر یافت \* مکتوب صداقت اسلوب که  
 مشتمل بر اطلاع حقیقت عارفان شکره بال زکات خانه تلمذ  
 شانه بود رسید است فرید انبساط گردید صداقت پناه  
 چون از اول شکره کاری می آید و بان دوست فرو بسته  
 عقد هفتی کشاید تا بران پای ملت و از تله دعا است بی اثر  
 لکن مساحت باین و آن سر و اخته \* بیت \* ما کار خویش را  
 بخواند کار می \* سروده ایم تا کرم او چاکند \* رفته می  
 و پنجم در جواب رقیه دوستی تحریر نمود عروس مطالب  
 چه کشاده و نمایا و آنچه در باب یوقائی و عدم رخصت  
 در کمالی که حرمت دوستانه نشود و از غایت کوتاه



اندیشی مال و متاع خود را با یمال قطاع الطریق نمود و قلی به د  
 و دریافت الحق • بیت • آن کس که خدا را شصت  
 خواریش دهد • ابلیس بکار و بار بار بکش دهد •  
 بهجت خاطر روز افزون باد • رقه سی و هفتم شصتبار الطهار  
 لوازم اخلاص بدوست سر ایا اختصاص حلت و مستگاه  
 میان رحمت اله تحریر یافت • بیت • ما بیا د تو سلامت  
 بخیاں تو خوشم • غیر نادیدن تو هیچ پریشانی نیست • خیال  
 بکنند که دو خصم از سر ایا تیار بردن مخالفت باز و از آئین  
 مروت در گذشته بیار دیگر پرداز و انشاء الله تعالی  
 مادم حیاست نامت گویان و وصلت جویان خواهد ماند • بیت •  
 این نیست که حافظ را مهتر رود از خاطر • کان سابقه پیشین  
 باز و ز پسین باشد • رقه سی و هشتم بدوستی که یاز غایت  
 فلاکت در گرد آب رنج و تاب افاده بود شصتبار مقدمات  
 نصائح سمات تحریر نمود • بیت • باید جوهر قند در زبان زبست  
 در چنان • ثانی هم چون ابر بر سر دنیا گریستن • در ششای  
 کش کش زمانه دست آباد است قیال را اگر استشن خاطر را چون

چون هر وقت رزق مهتره داشتن است مقتضای دانش  
و در اندیشش آنکه در همه حال بشکر و صبر که هر یکی موجب  
دصول نعمت و حصول دولت است گرایند و چون و چرا  
نکشاید جمعیت صوری و معنوی نصیب روزگار فرخنده آثار

با و بالنون والصاد \* رقه سی و نهم در اسد عالی رقیه الود  
و قیقه شناس خط هجی و جلی میر علی تحریر نموده همیشه خطاریحان  
سرشت آن مهر دفتر خوش نویسان روز گاه که صد دور  
شاهوار و رجب هزار آستان نیز ز دجلت ده خط مهورشان  
گلزار بادیرگاه پس صمیمی با وجود نیست بدگی  
که بدرجه کمال متحقق است بترقیم رقاع مهر شجاع کامیاب  
نگریده و خبر حال جمعیت آل آن سرمایه فضل و کمال  
که تعلق خاطر این شکسته بالیدان بیشتر است نشینده  
چاکر بنما فکند شبهه بسته از صحت مزاج عافیت انزاج  
و دبقلم آرند و دو صد رویرینه را که خط نسخ بر صفحه مسلمات  
نشینده تقویم پارینه نه انگارند \* رقه چهارم بخند مست  
غل پیوند چمن نشاط شیراز به بند مجموعه انبساط صدر

نشین مکار ذیع بهشیخ محمد شفیع تحریر یافت و دامن و کلاه  
 نایه را بمقالات اشتیاقی و مذهبیات خراتی مشحون ساختن  
 بادای مطالبات عرفیه پیر و اخن است لهذا بیان نمی گراید  
 و بر سر گرایش مدعی آید محبت پناه خوبی های ذاتی و صفاتی  
 مودت و دستگاه اخلاص گرین شیخ تاج الدین که در خواست  
 پروانه خان بهمه المکان والا شان عنایت خان دارد  
 شخص حقیقی را برین می آرد که درین ماده بیان محمد اقل  
 نشان بر نگارد که توجه کریمانه در باب سارا  
 میزد دل فرموده یخ خواهد را باستان مشمول خواهند فرمود  
 بیت \* تا فنده ایم لعل خود از ما کن و ریغ \*  
 بعد از وفات کس بکس احسان نمی کند \* رفته چهل  
 و یکم بدوستی و رستگاریش تحریر یافت \* مروت و داد  
 پناه فوت و ایام و دستگاه اخلاص مدفع چند چند با رستگاریش  
 این و آن در باب رفع مناقشه برادران بنام مانع فواید  
 والا جناب حاصل کرده و با این که حق بجانب خود دارد و راه  
 بجای نبرد و در صورت اگر توجه سنجی که متکفل مهمام کافر

کافرانام است در باب مشارایه جلو ظاهر و دیده هر آینه  
 بار منت بی شام بر ذمه و دستدار نهند \* بیت \* میدار صری  
 بنام کاران زهار \* شکر آینه آنگه مهر فرازت کرده \* مدارج  
 دولت و اعتلا و ارتقا با و \* بحرمة النبی و آله الامجاد \*

رقعه جمل و دوم به مقبولی که نامش از ابیات بطریق توشیح  
 بر می آید تحریر یافت \* مثنوی ضمیر مهر گرین \* ابیات \*  
 \* برجینی چو رخ زپروه کشود \* یاس و احسوت امید نمود \*  
 \* تحت افرای پیدلان بلام \* سر و ویش قدا و ست  
 \* غلام \* یاد او ده و در آید نسیان \* و ردا و طغنه زن بصد  
 \* درمان \* عید رویش بر شقی و تمید \* بهره بخش چه از قریب  
 \* و بید \* دولت حس راست مایه از و \* آنگه خود مشید  
 \* راست سایه از و \* لطف او مرم جو احت دل \*  
 \* جوهر لعل او مست راحت دل \* لب عیسی از و ست  
 \* در کفزار \* یوسف اند مهر او ز لیلجا و آرد \* لفظ از معینش بخود  
 \* مازد \* معنی از لفظ وی فسون سازد \* باد که ارسال نامه و پیغام بهمت  
 \* ایام از خیر اندیشان مستقام در رخ داشتن تخم بی مهری کاشتن ست

منشی نامنی آینه را بیت . کم نگر و دبا بش خورشید گر .  
در به خشان من ساز و سنگ را آن گلشن بهجت و

لفظ شگفته باو بالنون والصاد . ر قعه چهل و شصت و شصت  
بر صفتی که حرف الف نالغش نقطه باین دار و تحریر یافت .

و او آری همال به حال یار و یاور عارج معارج ته او  
صاعده حال و ذاد سیدی بر سید جواد با و به ادای مرا هم

و داد که آداب ار با . که ای به و به مطلب می گزاید  
به مطالعه گرامی مراد که ای کسب علم سید و عید

الو اب طال عمره بود و و رایام به هم روح مجروح  
گر دید خوب تحصی که رابطه و داد به کمال دار و در باب

سوی ای که به وجه بسیار به مصباح رسید هستی مطلوب  
بجای آر د امید که بعلم و عمل بهره یاب بود و بر ادول

بر سه بکر و وجوده . ر قعه چهل و چهار می مشتمل بر صفت  
یک لفظ نقطه باین دارد و دیگر لفظ نقطه بالا دار و تحریر

ابواب نشاط دانی کشا و با و از ویر و فستاده سر پای  
انسان یاد نشده موجب آن و ای عشرت دیگر نخواهد بود

بود سخن پروردگار نظر بر استحکام و ابرار اخلص باید داشت  
 و ادای لوازم دلیری مستحق از باب والشر باید  
انکاشت بنوای شوق چه زیاده آید • فصل سوم  
 مشتمل بر دو قسم قسم اول در کائنات تهنیت آمیز • مکاتیب  
 اول در تهنیت که حدائی گکارش یافت • بیت •  
 شکر خدا که از حد بخت گاه ساز • بر حسب آه زوشت همه کار  
 و بار دوست • قاصد فرخ قال نام بخت شمار متعین بر شادی  
 کینه ای آن سرمایه آمانی و آمان دانند و بقدر دم مسرت  
 نروم خود خاطر و دستان را مسرت آنگین گردانند  
 الحمد لله والمنة که آن سحر عصر سخاو می بر تنه گامرانی  
 بحدوش آفتاب گشت و آن یوسف مهر کنه پروری بر تخت  
 بهجت و شادمانی هم آغوش زلیخا گشت پیمان عشرت  
 لب و بزرگ دید و جانانه راحت آینه و بر رسید امید که فراز ده  
 شمس و قمر آن قران السعد بن را بمبارکی و خرمی تا طلوع نیرین  
 و در برج عشرت و شادمانی هم فرین داد و آن نیرین را بکارانی  
 و خرسندی تا طلوع سیدین از کسوف و خسوف شد اند

زمانه و دوان گرواناده مکاتبه دوم در تئیت فرزند خدمت  
مهر ایا اخلاق مجمع الاشفاق شیخ پیر محمد میر یاسنت بیت  
هزار سکر که از کلفت قادر جاویده شگفته ش کل دولت  
بوستان امید خیر طلب مهر ایا اداست خلیفه طالب العلم به الوف  
تئیت و صوف تحت از زبان انبساط نشان و تول نشاط  
افشان با یمصال این مرده انا نیشوک بغلام خامه واه گبین  
و نامه را مسرت آگین می خواند که در زمان محمود  
و اوان مسعود و هر و من و خوشی بشارت فیض  
اشاءت بگوش مجبان فراموشی فراموشی و خاطر فخاصان و  
بدین نغمه ارواح افزا خورسند گردانید فرخنده طالعی که قدسیان  
گوهر انجم بر فرخش شارساخته و سبویان به و رطل عمره  
پروا خند و تک از نهایت گامرائی برقص و آه و بهلال  
از غایت شادمانی بصورت مهد بر آمد فیض اعجاز عیوی  
بدایه گری خود را عشرت نمود نمود به یضای موسوی  
شمع تجلی جمالش روشنی بر خود فرود و آفتاب جهاتاب بکمال  
شوق زره سنت مهرش گزید و زهره ز لیمامال مشرق آ

آن یوسف کسان جمال گردید \* بیت \* سزدگر از کمال  
 خوبی او \* کند پیر فلک یقوی او \* غرض که در هر خانه شویانه  
 گاموانی و در هر گاشانه ترانه شومانی است اله تعالی آن  
 تازه نال اقبال را بکمال صومری و معنوی رساناد و به ثمرات  
 حال و آمل شمر داشته بر ایشان و بر جمیع محبت کیشان  
 مبارک گرداناد و آله الامجاد \* مکانه سیوم بیاری در  
تهنیت صحت و شفای بیاری تحریر یافت \* الوفت حمد و سپاس  
شانی پیهال و فضیلت شکر و استغاثه شمس ایزد متعال را که آن  
حمیده خصال بحسب احوال در رس ضعف و ناتوانی بر عرش  
عزت و کرامتی رسانید و خاطر و دستان صفای منش را از بند  
جرن و ملال آزاد گردانید \* مع \* برین مرثیه گرجان نشاغم  
رواست \* الله تعالی آن نونهال گلشن آملی و آمل را از  
ظرم شده اند زمانه محروم و سس گرداناد و بر طبق آرزوی دل تود  
منزل به جمیع مراوات صوری و معنوی رساناد \* مکانه چهارم  
در تهنیت بقویض خدمت بنده نسبت رفعت و اقبال مرتبت ابریت و  
اجال منزلت خان بلند مکان بایزید خان تحریر یافت \* است \*



صبا خوش خیزی همه به سلیمان است \* که مرده طرب  
 از گلشن سبا آورد \* منحص حقیقی خلیفه طالب الدلم به تحریر  
 الوت او عیه و عنون ایشان که مقرون به تهنیت نوشتاری  
 و بهجت و مبارکبادی است مشهور و خاطر علوفت مظهری  
 گرداند که از نسیم این بشارت فرخنده اشعارت و یاغ  
 آمل و آمانی مخلصان و ائمه الوداد نصارت تازه گرفت  
 و از شمیم این نوید سه اصل امید شام عیش و کامرانی  
 دوستان را سخن اتحاد طراوت بی اندازد پذیر غمت  
 شکر ایزده که دعای خیر اندیشان در بهر اجابت یافت  
 و آفتاب مقصود بر دوشش آید زوی و دوستان یافت  
 بحکم آنکه ذات عالی صفات آن والا فطرت دقیقه شناس  
 شایسته خدمات بلند است \* بیت \* این مراتب که دیده  
 حواس \* کار کلی بود و در حد راست \* مقتضای مهربانی  
 که در ثواب دوستداران بیمار افتد و در سرمدی باخود اگر چه حیر خواہ  
 در خدمت فضایل پناه فواضل و دستگاه شبنم نگار ظاهر که فضیلت  
 ایشان بر آن مامن خیر اندیشان ظاهر است به جمیعت تمام

سایه می خواند و بتلافی ایام توکل خاطر خود را مناسبت خطرات  
نهو و لب نمی گزید و اندکی از آنجا که خیر طلب جان نثار و درین  
ماه ه بی اختیار است امید آن دارد که بعد یک هفته  
بیت \* آید بسیر کوی توپو یان پویان \* عشاق صفت وصل  
و جویان جویان \* امید که تاسه سپهر باغبان آفتاب  
نرین و بهی است و پایه کرسی بدولت عرش مشرف  
و مصلی سدا مانست و افضال را و جود فیض آموذ مبارک  
و میمون و و جود شمع الهی را سینه جاه و جلال فرخنده و

همایون باد بحق صاحب جماد \* قسم دوم در

مکاتبات تعزیت ایگز مکتبه اول مصیبت نامه که مطلعش آتش  
افروز جان و مقلعش سوزنده روان بود رسید بر واقع  
جان گاه آگاه گردانید حاکم ازین خبر و حشت اثر ذائقه را  
حلاوت زندگانی مانع نمود و با عمره را عمره شد دمانی بمرگی افرو  
صبح از مشاهد این حال گریبان خود درید و شام از ملاحظه  
این ملال با محسن سپاه پوشید فک از بار غم و الم پست  
دو تا گردید و از چشم ملائک خواند حضرت پیکر آفتاب از

غایت در درخ زرد گشت و ماهتاب خون اهل ماتم در  
 حلقه بالانش آب از طراوت افنا دو خاک به خشکی  
 بنیاد نهاد آتش خرمن خود پاک به بوخت و با و مجنون و ۳۲  
 اسباب کوچ گردی اندوخت هرگاه به پایان را حال چنین  
 باشد در دما کی سن دوخته از صورت و منی که تواند شناخت  
 و بهم نشینی این زاویه گزین الم که تواند برداخت \* بیت \*  
 همه تن خون شوم ز دیده بکنم \* گر به انجم که گریه و اثر است  
 \* القمه این داستان آتش نشان دامن قلم می شون و  
 و بگریبان بچند شعله نامی افروز دازانجا که دست هر آفریده  
 از قند بقا کوتاه و همه را گذر برین شاه راه است درین صورت  
 آن معنی شناسن کارخانه نقدیر را ناگزیر آینه اول خود بصیر  
 گرا بند و بعد از آن غمزدگان مصیبت و انکین منماید ان الله مع  
 الصابین \* ملامه دوم در تعزیت دوستی تحریر یافت \*  
 خبر خیریت اثر و واقعه ایله آن گل گلشنی انس میزو  
 با عسلان قدس و اغهای تازه بر دلها نهاده و چشمه اشک از  
 چشم بر آتش و نگاه کشاده ببل بیدل ناله و آه بنفک رسانیده

ز سنان و تر گس عشاق و از چشم مگر آن ماند سوختن  
 کبود پیرهن زبان را از گشت و گویر بست و غنچه بصد تنگه لی  
 در تراویه تعزیت نشست لاله از غایت حزن غرق خنابه  
 حسرت گردید و سبیل چون زلف مهوشان بر خود پیچید  
 نس کن نس کن که از تحریر این حرف غم اند و دقلم می سوزد  
 و از تقریر این مقدمه الم آمد و زبان شعله های افروز و برادر م  
 بحکم آنکه لباس حیات دنیا ستار است و عیش و نشاط این  
 کهنه رباط مایه ابراجم آن سعادت مند کارگار بعرواه الوستای  
 شکستنی منقسم بوده لب بحر ع و فرغ نه کشایند و با ستمال  
 کمال و بهری و تسلی مستحقان خود نهانند • بیت • مگر غل  
 رفت مهوای او پایدار باد • و ریا اگر گذشت و رشا هوار  
 باد • مکاتبه سیوم و در تعزیت تحریر یافت • از  
 استماع خبر قضیه ما رضیه آن هم دوش و طن گزینان بهشت  
 برین و هم آغوشن چمن نشینان خلد فیض آگین تالم و تحمه  
 ز و نمود و ابواب حزن و ملالی برد لها کثود کتاب از نهایت  
 الم صودت کتاب گردید و عشرت را از غایت غم خار حسرت

در جگر خایه دیده ازین واقعه جان سوزان سرکاب بنیاد نهاد  
 و سینه ازین نایره شعله افروز و الهتاب افشا و آخر الامر  
 دوستان را منخ الا تحاویه مقتضای این بیت عارفی اگر  
 بگیریم میسر شدهی وصال صد سال می توان به تما گریستن  
 از جرع و فزع که داب و لبسنگان صوندت و لباس  
 است باز ماندند و تحفه یافتند و درود بر روح آن مرهم خسته و لان  
 گذرانند ظاهر است که آن رموز دامن گاه خانه کمرین و  
 ایجاد بر بی ثنائی حیات دود می کشی بر ده دست بجمل المین  
 شکبائی که بر فلور بارگاه صمدیت است زده باشد آری  
 بیت آن کس که او نشویم و آخرش فناست و در حق  
 او گمان نباشد و بتنا خطاست فصل چهارم در آداب و  
 ایمان بادشاهان کمرین فدویت کیشان تحقیق است آگین  
 مد و الدین کوخ جبین را بر شمشیر سجده استو بندگی مستش  
 داشته و رقوم نیامات علانی با قدام انامل بر صفحه تارک  
 فکاشه بموقت عرض ناصیه سامان بارگاه خواقین سجده گاه  
 شاهنشاه ملائک پناه غل غلیل ایزد متعالی نائب منایب داور

داو در بهمال که فلک از شوق بخودش سر بسر در نشو و نما است  
 و ملک از زمین پوشش موبو با حضور میرساند \* ایضا \*  
 کمرین قد و بیت نشان جان فشان تو در خان پوشیده \* سجود  
 عقیدت آمو دگلا به بر آسمان سو و ه و راه بندگی چون آفتاب  
 بر سر پیوه بهوقف عرض بار یافتگان حواشی بساط خلافت  
 مناط بندگان حضرت ظل سبحانی حلیه الرحمنانی میرساند  
 \* ایضا \* کمرین فدویان سدا ایا اعتقاد محمد مر ۹ و حسن عجز و  
 نیاز بر آسمان عودیت داشته و جبین ارادت و  
 انمار بر سده سینه گذاشته بهوقف عرض مقتدران مجلس  
 نور آگین و نامتسان انجمن انجم نزمین بندگان حضرت قدر  
 قدرت قضا صولت باعث اسن و امان جان و جان بیان  
 میرساند \* ایضا \* عقیدت منش سر ایاثار عبدا الفقار الف قائم  
 و ایه تسلیمات فدویت سماء نون ساخته و میرا فتحار بر اونیله  
 سجدات نیاز نایب و ج ماهه بر افراخته بهوقف عرض  
 بار یافتگان انجمن انجم جبین و مستفیضان محفل آفتاب شمع  
 شاهنشاه فلک بارگاه فدوی زمین و زمان فدوانه بکین و

مکان رحمت اعم آفریده گار فیض اتم پروردگار فلان سبحانی  
 خلیفه الرحمنی میرساند . ایضا . کترین قدویان جان تبار  
 عبیدلستار تار که افتخار به تبیل عبیدلستار رتبه که قبله حاجات  
 مقبلان حقین است بر افراخته بر عرض ماموران آستان  
 سه رده مکان نواب بهلال و گلاب صاحب عالم و عالمیان  
 میرساند . ایضا . کترین خانه زادان عقیدت آگین محمد اسیرین  
 بعد تقدیم آداب بندگی و تسلیم قواعد پرستندگی بهوقف  
 عرض باریافتان محفل سپهر نظیر و سعادت اند و زان  
 مجلس بهست قوین جناب نواب بهلال و گلاب ضاهد  
 ارادت عظمت و اجلال و افق سایه حشمت و اقبال  
 گره کشای کار فرو بستگان مرسم جراحت دل خستگان  
 صاحب زمین و زمان میرساند . ایضا . داعی دولت ابد  
 طراز آداب و کورنشاست بندگانه بجا آورده عرض حاجبان  
 سه سیره و مرام عبیدلستار علیه نواب قدسی القاب خورشید  
 نقاب میرساند . ایضا . پرورده لطف و احسان حسین  
 آداب و تسلیمات بندگی سمات و آدود و بهوقف

بموقف عرض باد یا فنگان بساط فیض انبساط محفل سامی  
 نواب والا جناب جانیان مآب خجسته القاب نواب  
 صاحب و قبله میر ساده \* ایضا \* عرض داشت کترین بندگان  
 عقیدت انما محمد رضا آداب و گوشتات بندگانه بجای آورده  
 بر عرض سعادت اند و زان حضور هو فوه اسرور نواب  
 فلک جناب سپهر اقدار خورشید استهوار نواب صاحب  
 و قبله میر ساده \* القاب فصلا \* انفاس قدسی اساس آن  
 قبله آید باب فضائل کبیره اصحاب نواضل مشدای کاروان  
 منازل تحقیق پیشوای رهروان مراحل تدقیق مظهر کمالات  
 دینی مطرح انوار افاضات یقینی حضرت میان جوی منهد و می  
 اسامی مد ظله مهر و منبازش دستتر شدن و ائق الاثیاد  
 سفیضان و اسخ الاعتقاد باد ذره بی مقدمه آداب عجز  
 و انکسار که طریقه چیم و بست کیشان عقیدت اندیش است  
 فیض اند و زان انجمن هدایت موطن میر ساده \* ایضا \*  
 ذات فیض سبایت آن کاشفت دقایق فروع و اصول و اقف  
 ائق مقبول و مقبول جمع الفضائل منبع الفواضل جناب



میان جیو د ا م نله پیو سیه مرجع ارباب فضل و کمال باد  
 بعد ادای لوازم عیو ویت و عقیدت بعرض مآثران آستان  
 فیض نشان می رساند . القاب و زویشان . آشراقات  
 انوار خاطر قدسی مآثر آن مظهر فیض الهی مورد ذکر است  
 نامتناهی و سیلاب ابدیت دایم و اسطره هدایت خاص و عام  
 یگانه بارگاه ابدیت مرتب بساط صمدیت حضرت  
 شیخ جیو د ا م مجده ظلمت زدای حقیقت کیشان باد بد  
 ادای آداب کور نشات فراوان و تسلیات بیکران  
 بعرض بهره اند و زان محفل فیض آگین می رساند . ایضا .  
 لوح خاطر قدسی مآثر آن منهل معطشان ذلال کمال مجمع  
 افاضات انوار ذوالجلال برافرازنده لوح تصوف  
 و برافروزنده چراغ معرفت حضرت شیخ جیو د ا م برگاه  
 بر قوم مکاشفات نعیمی و واهدات لایمیی مرقوم باد  
 بعد ادای تسلیات بعرض ناصیه بایان آستان هدایت  
 نشان می رساند . ایضا . میاسن اوقات فیض مقامات  
 قبله ارباب تکتین کبر فکاب تدقیق منبع علوم بر و حانی مجمع

مجمع فیوض سبحانیه مخزن لائفت قدسیه معدن منار من  
 السیه بروز نگار آن مستقر شان را سنج الارادت و اصل  
 با و بعد اظهار لوازم عنبر و انگار که طریقه عقیدت مذان  
 عبودیت و ثار است خود را فرا یاد ضمیر صافی پذیر سمادت  
 اند و زنان حضور میدهد \* القاب قاضی \* سند شریعت  
 عراده و ساد همت تصانیف با برکات آن مجمع ارباب  
 فضائل مرجع اصحاب دلائل حضرت قاضی صاحب دام  
 برکات زینب گیر و زینت پذیر با و بعد تشید لوازم عبودیت  
 و تهیه مراسم عقیدت عرض با و یا فرنگان آستان مدلت  
 نشان میرساند \* انصاف ذات مجمع الحسنات آن  
 سالک سالک مدلت و انصاف حاجی مراتب مدعت  
 واعانت باعث نظام شرع مبین موجب قوام دین  
 متین حضرت قاضی صاحب دام افضاله با و بعد تمهید لوازم  
 بندگی و تهیه مراسم پرستندگی معروض میدارد و  
 \* القاب شرا \* بیت زینبی چراغ معانی زکرت تو میر  
 شمع شمع تو چون آفتاب عالم گیر \* لائفت طبع گوهر فشان و

نظرات ذهن فیض نشان آن از نگاه آرای بزم نظم گسری  
 و رونق آفرای مجلس شعر پروری شیرازه بند محمود  
 سخن نقل بیوه مضامین نو و کهن نشاط بخشای غم و جان  
 انبساط پیرای دل شادگان باد بعد تحریر فیض شوق مشهود  
 خاطر الهام تأثر می گرداند \* ایضا \* خاطر فیض آثار آن مبدع  
 قوانین دگایست مدح مختصر آئین ایست تر صبح فردوسی فصاحت  
 سخنمان بلاغت مشیخ غایت همواره منبع اشعار تازه  
 مشنون مجمع اسرار بارگاه یحیی باد بعد شرح قواعد قوانین  
 اشتیاق کثوف ضمیر فیض تصویب می گرداند \* القاب اطباء \*  
 ذات مسیح صفات آن مرم بد جراحات دل خستگان بکشد  
 کار فرد بستگان مبدع قوانین شفا مختصر آئین و دوا مجمع  
 ملکات قدسی منبع نهالجات جالیومی مشید ضوابط حد اقل  
 مؤسس قواعد حکمت و سببیه بصفت علل آن نه و زنگار باعث  
 تدرستی ضعیفان مریز باد بعد احوال و عوالت شوق اشتیاق  
 کثوف خاطر فیض آثار عسوی کردگار می گرداند \* القاب سخنمان  
 لوحه خاطر صافی آن ادب آموز مجلس ارباب تنویم شمع افروز

افزون مکمل اصحاب تنجیم واقف اسرار حقائق اسمانی  
 کائنات اسرار دقایق مانی بر قوم واردات عجیبی مرقوم  
 باشد بعد ترسیم صحنی و داد مشهود ضمیر بیضا تویدی گردانند  
 هـ القاب پدر و جد سایه بماند بایه آن قبله حقیقی و کعبه تحقیقی اینها  
 کونین استظهار دارین مشفق مکر می حضرت ولی نعمتی بر سر اولاد  
 و اخفاء الی یوم القيام منجمه و مستدام باد بحرمه المنون و الصاد  
 بعد ادای لوازم آرزو سندی باوراک دولت قدم بوسی که مکمل  
 وصول سعادات جاودانی و منتظم حصول مرادات دو جهانیت  
 مروض می داروه اینها ایزد جان بخش جهان آفرین ذات  
 علو فی سمات آن قبله صوره سی و منوی و کعبه دینی و دنیوی مجمع  
 انواع منفعت منبع اصناف مرحمت اعضا دی مریایم را پیوسته  
 بر فرق عبودیت کیشان سراپا تار پر تواند از دار ابدیه ادای  
 سیامات عقیدت آیات که باعث حصول سعادات و ابرین و موجب  
 وصول مرادات کونین است عرض می داروه القاب همو  
 ذات مرحمت سمات آن قبله حقیقت و مجاز کعبه آرزو  
 و نیاز مشفق فیمنه رسان مکر می مهربان حضرت محمود صاحب هواده

بر سر عجب ویت کیشان عقیدت پرور طفل گستر باد و بند او ای  
 لوازم تنیفات بدگی سگات که سرمایہ سعادت جاوید است  
 معروف می دارد و القاب بر آرد و کلام بهجت صورتی و منوی  
 شای حال فرخنده مال بدگان اخوت بنده عطف و دستگاه  
 ملاذ مرغان شفق قدردان مری ام نادیده بتایغ رسایل آرزو  
 بحصول خدمت سرانجام سعادت مروض می دارد و القاب فرزند  
 باغبان قضا و قدرها مال آن غره کما عید سعادت قره  
 با صهره دولت همیشه از ریشحات کتاب الطایف خویش شیر  
 داشته کمال صوری و منوی و ساد بهدیر قیر دعوات فرید حیات که  
 و در دل و جان است معلوم نماید و القاب بر آرد و زاده صحیفه حال  
 بهجت اشتغال آن نمود و انحصار مجموع اشکال سعادت بار  
 کارگار بر قوم انجام مطالب کوفین و مقاصد دایم مرقوم باد بهد  
 ادعیه کمال معروف و معمول نیز اعلام رای سعادت پیرای آن فرخنده  
 سانش آنگه و القاب بر آرد و خود کار ساز بی نیاز آن بر آرد و  
 جان بر آید فرخنده سعادت اثر را یکسب علوم فیض  
 زودم دزد داشته هم آغوش بهجت تازه گرداناد بهد تیر

تحریر صحیفه دعوات لعل عمر معلوم آن بصارت چشم  
 نصارت حسم باد \* خانه کتاب شکل بر چندی از قوانین  
 قانون اول و دوم ترقیم آداب و رسوم و فرامین بر این قضا  
 بیاورند و حیاتی که از وفق عنایات خسروانی و رود  
 یافته باشد عزت و افتخار این ذره بی مقدمه از قلم دوار  
 در گذرانند \* ایضا بود و دین نمود بر این جهان مطاع مایه  
نقد و افتخار این فدوی جان ثار را سهم فرقدین گردانند  
 \* ایضا به شرف صد و فرمان و حی توان سر عزت  
 و افتخار این خانه را دست ایا حق و از خضیض خاک بنا  
 الا فلک که رساند \* ایضا \* فدوی جان شرف و رود  
فرمان مرحمت عنوان جبین نیاز سجود و حقیقی بود  
 \* ایضا بود و فرمان عنایت عنوان ذره را منصب خورشید  
 و مورچه را دولت سلیمان و جمشید نخستین قانون دوم در  
تدوین اساسی مکاتیب \* نواز شماره فیض آمود سرفراز نار  
عنایت شماره مرحمت نام فیض آگین \* امین از نامه لطیف قرین  
نمونه انیمه \* صحیفه شریفه \* گرامی نامه لطیف شماره \* رقبه کریمه \*

رقیه طاعت طراز • رقیه الواد • نسیمه الاتحاد • اخلاص نامه  
 بهجت قرین • اختصاص نامه نشاط آگین • بهجت نامه انبساط آگین  
 • بهجت نامه اخلاص آموده • اتحاد نامه خلعت شماره • بهجت آمیز  
 • نامه فرحت انگیز • مکتوب مرغوب • مکتوب بهجت نامیاد • رقیه  
 خات طراز • مکاتبه دل نواز • مراسله نشاط افزا • نامه دلگشایی • نامه  
 مسرت پیرایه • مفاد صد اقت مشحون • مکاتبه اخلاص مضمون •  
 نامه صد اقت مضمون • نامه اخلاص مشحون • صد اقت نامه  
 اخلاص آمیز اتحاد نامه اختصاص آگیز • ورود و یاد  
 قانون سیوه م در بیان العاط و صیول مکاتبت • ورود  
 یافت • برقرار و داد اجت • ورود نمود • شرف اصدار  
 یافت • عزیر ادا یافت • بهجت افزوده • مسرت افزای دل  
 اتحاد منزل گردید • نشاط بخش دل متعان گردید • بهجت  
 تازه گردید • نم آغوش مسرت بی انداز • حاجت • تسکین ده  
 خاطر ترین گردید • انبساط پیرایه خاطر اخلاص مآثر گردید •  
 باعث مرید اسباط گردید • موجب مسرت و نشاط گردید • بهجت  
 بخشای دل اخلاص گردین گردید • موجب انشراح سینه ای

کینه گردیده باعث نشاط و اتحاد گردیده • باعث از یاد بهجت  
 خاطر صرا یا اخلاص گردیده • باعث نشاط خاطر اخلاص مرشد  
 گردیده • غمزدای دل تو و منزل گردیده • طاعت ز دای آیه خاطر  
 و داد مظهر گردیده • غمزدای سینه نه رگزدای گردیده • قانون  
 بهرام در تبه او نوشتن مکتوب آیه • مرقوم قلم بنبر و قلم گشته  
 بوده • نگارش خانه مرشد شکار گردیده • بوده • نگارش یافته قلم  
 علوت و قلم گردیده • بوده • و قلم پذیر کلک علوت  
 و کلک گردیده • بوده • نگارش پذیر قلم بدایع نگارش شده • بوده • قلم  
 پذیر خانه صنایع آثار شده • بوده • مرقوم قلم مکمل سنج معنی بار  
 گردیده • بوده • مرقوم موهوده بودند • نگارش یافته کلک گوهر  
 سبک گردیده • بوده • نگارش کلک چهره طراز شده • بوده •  
 اسباب فیه بوده • اشارت شده • بوده • نخره پذیر قلم بهجت تصویر  
 شده • بوده • مرقوم قلم مریم شکم گشته • بوده • قانون پنجم در ترقیم  
 خالق خلاصه بجای است • نگارش نگارش حال بکرم دادار بهمال  
 و از نوب آن قبله انانی و انال به یک موال است جریان اوقات  
 مرقوم بشکر و اباطیاست • احوال این محال مرقوم بشکر



ایزد متعال است • مانده و بلا دامن دهد و دقرین حمده رب المعبود  
 است • مجامعی حالات این حوالی بقرون بعایات لایزال  
 است • واقعات این سرزمین موجب سبایش ایزد جهان  
 آفرین است • گذارش حالات این فوای مستوجب حمد الهی  
 است • قانون ششم در تداوم الطاف توقع • نه جا که •  
 امید که • نرسد که • قولا که مامون که • مرجو که • مقرر صد که •  
 مقتضای عقل دور بین آنکه • مقتضای علوفت کربانه  
 آنکه • طریق مودت و اتحاد آنکه • شایسته دور بینی آنکه  
 • مناسب یک جی آنکه • توالی مودت صمیمی آنکه • آئین  
 مروت و خفوت آنکه • اتحاد دلی مقتضی آنکه • فقط • امید که  
 این جامع القوافین بحکم این بیت دل نشین **بیت** \*  
 سخنم قطره بود و صمع لطیفان صد قفس • قطره را دولت در دانه شن  
 از صدت است • تا ابر بهار آبر و بخش چهره گل و باد نور و زی  
 غنچه کشای مقام بلبل است چون صفی به خسار ناز نیناس  
 ز بهر جبین مرئوس نظر امدان سخن آفرین باد **بیت** \*  
 از هر بیت آنکه ایرد با کن • کرد است نیا طبع بلو لاک •

❦ خاتمه الطبع ❦

برضا برادر باب بلاغت واضح باد که پیشتر از بن ضحی جامع القومین  
 طبع در آمده بود الحال همه بصرف در آمده بنام عالمه  
 به عجمه الغریز باز به طبع در آورده امید از حسیان آنکه  
 بشرط خواهش اگر بمهر حل و بمکمل مرزا پور به طبع خانه ام  
 جوید البته خواهند یافت بنام ریخ بهیتم شهر جمادی الاول  
 سنه ۱۲۵۰ هجری ❦ تمام شد ❦

صفحه	سطر	خط	صحیف
۱	۸	۱	الافهام
۲	۱۷	۲	الافهام
۳	۱۹	۵	دادات و آداب
۴	۱۹	۹	پر داز
۵	۱۱	۱۱	بار
۶	۲۰	۱۳	بعد انجام
۷	۲۱	۱۲	ب عفو رب العفو
۸	۱۵	۱۵	کبر
۹	۲۲	۱۴	اعلاط
۱۰	۲۳	۷	مگر و اندک و اندک

ص	ص	غ	ص	ص	س	غ	ص
۴۱۰	۳	نمونه	نمونه	۳۶	۱	کر رفع	رفع
ایضا ۸	سکم	شکم	۳۹	۶	۶	پنداشت	پنداشت
ایضا ۱۱	تقدیم	تقدیم	۵۳	۴	۴	بدست	بدست
۴۵	۷	پذیر	پذیر	۵۴	۸	چشمه	چشم
۴۷	۱۲	باطن	باطن	۵۵	۱۲	بازند	بازند
۴۸	۱	شش	شش	۵۶	۱۳	ایضا	ایضا
ایضا ۱۲	تیمینر	تیمینر	۵۷	۱۶	۱۶	ارزوی	ارزوی
۴۲	۳	طالب	طالب	۶۱	۱۶	سرپا	سرپا
۴۶	۱۳	مهرمان	مهرمان	۶۳	۱۳	دلیبری	دلیبری
۴۷	۳	دریغ	دریغ	۶۴	۷	برادریش	برادری
۴۸	۸	مکر	مکر	۶۵	۱۶	ایضا	ایضا
۴۹	۱	سیمین	سیمین	۶۵	۲	هشم	هشم
ایضا ۱۰	جام	جام	۷۱	۴	۴	سکبات	سکبات
ایضا ۱۱	چال	چال	۷۲	۱	۱	مکان	مکان
۵۳	۱۰	مقبول	مقبول	۷۳	۱	ظهور	ظهور
ایضا ۱۶	بواصات	بواصات	۷۷	۹	۹	بشام	بشام
۵۵	۳	لمد	لمد	۸۲	۱۵	سایان	سایان

دکتر محمد باقر  
نورددان و نیست  
نورددان و نیست  
نورددان و نیست

فهرست کتاب انشا الهیاز پنجم که سیمی بتاج المنشات است

۳ فصل اول در القاب و اداب و انواع اداب  
مشمول بر مدارج اعلی و ادسط

۱۶ فصل دوم در عرض داشته های مبارک باد و غیره

۲۳ فصل سوم بخدمت بزرگان

۳۶ فصل چهارم رقععات بنمردان

۴۲ فصل پنجم رقعتهای بدوستان

۸۴ فصل ششم در شکوه عدم آمدن خود و شکایت و غیره

۹۷ فصل هفتم در مبارکباد غسل صحت و خلعت نوروز و غیره

۱۰۱ فصل هشتم در تعزیت نکاح و عقد و تعزیت و غیره

۱۰۵ فصل نهم در تعزیت و جواب تعزیت و اعادت

۱۱۰ فصل دهم در غلبه اچار سه که و غیره

۱۱۵ فصل یازدهم رقعتهای در رسیدن ختمه تا و کرمه

و میوجات و غیره

۱۲۷ فصل دوازدهم در رقععات باقواند مستخره و کافعات

مثل پیله نام و بیع نام و کد بین نام و تسک و دیگر چیزها که در

تسطیر مکاتبات منشیان بلاغت دمار را از دانش

آن ناگزیر است و تعلق آن به طالع دارد



CALL No. {

ACC. NO.

AUTHOR

TITLE

Date

No.

Date

No.



**MAULANA AZAD LIBRARY**  
**ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY**

**RULES:**

- 1 The book must be returned on the date stamped above
- 2 A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over-due

